



Explaining the Model of Knowing the Infallible Imam through the Infallible Imam Based on Ayatollah Javadi Amoli's Theory of Interpreting Human through Human

Fatemeh Nezafat Yazdi

M.A. graduate, Ferdowsi University of Mashhad

Dr. Vahideh Fakhra Noghani (corresponding author)

Associate professor, Ferdowsi University of Mashhad

Email: fakhar@um.ac.ir

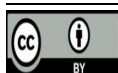
Dr. Nahid Mashaee

Assistant Professor, Ferdowsi University of Mashhad

Abstract

Knowing the infallible Imam is one of the most important and fundamental beliefs of Shia. Shia scholars have mentioned various ways to know the infallible Imam. One of the neglected ways that enjoys various scriptural evidence is the theory of knowing the infallible Imam through the infallible Imam. In this study, an attempt has been made to explain this method of knowing the infallible Imam by using the theory of interpreting human through human. Therefore, in addition to explaining Ayatollah Javadi Amoli's theory of interpreting human through human, the proposed model of knowing the infallible Imam through himself will be examined and its theoretical foundations and scriptural evidence will be explained through the analysis of the works of Ayatollah Javadi Amoli. Based on the results of this research, considering the characteristics of the infallible Imams, such as being the most complete manifestation of God, being incomparable to anyone, and being the standard of truth, any complete knowledge through anyone other than the infallible is ruled out, even impossible. It can also be said that the theory of knowing the infallible Imam through himself can, in a way, complement the theory of knowing human through human.

Keywords: knowing the Imam, interpretation of human through human, model of knowing the infallible Imam, Ayatollah Javadi Amoli



Authors retain the copyright. This is an open access article distributed under
[International License \(CC BY 4.0\) Creative Commons Attribution 4.0.](https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/)



تبیین الگوی شناخت امام معصوم (ع) به امام معصوم (ع) بر اساس نظریه تفسیر انسان به انسان آیت الله جوادی آملی

فاطمه نظافت یزدی

کارشناس ارشد، گروه معارف دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد

وحیده فخار نوغانی

استادیار گروه معارف دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد

Email: fakhar@um.ac.ir

ناهید مشائی

استادیار گروه معارف دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد

چکیده

معرفت امام معصوم (علیه السلام) از مهم‌ترین و اساسی‌ترین باورهای شیعه است. اندیشمندان شیعه راه‌های گوناگونی را برای شناخت به امام معصوم (علیه السلام) ذکر کرده‌اند. یکی از راه‌هایی که کمتر بدان توجه شده است و شواهد روایی گوناگونی بر آن نیز وجود دارد، نظریه شناخت امام معصوم (علیه السلام) به خود امام معصوم (علیه السلام) است. در این پژوهش تلاش شده است تا با استفاده از نظریه تفسیر انسان به انسان، این روش از شناخت امام معصوم تبیین شود. از این‌رو، ضمن توضیح نظریه تفسیر انسان به انسان آیت الله جوادی آملی، به بررسی مدل پیشنهادی شناخت امام معصوم (علیه السلام) به خود او و تبیین مبانی نظری و شواهد روایی آن از خلال تحلیل آثار آیت الله جوادی آملی پرداخته خواهد شد. بر اساس نتایج این تحقیق، با توجه به ویژگی‌های ائمه معصومین (علیهم السلام) از قبیل کامل‌ترین تجلی الهی بودن، قابل قیاس نبودن احدی با ایشان و معیار حق بودن ایشان، امکان هر گونه شناخت کاملی به واسطه غیر از معصوم، منتفی، بلکه محال است. همچنین می‌توان گفت نظریه شناخت امام معصوم به خودش، به نوعی مکمل نظریه تفسیر انسان به انسان است.

واژگان کلیدی: معرفت امام (علیه السلام)، تفسیر انسان به انسان، الگوی شناخت امام معصوم (علیه السلام)، آیت‌الله جوادی آملی

مقدمه

از اساسی‌ترین و محوری‌ترین معارف دین اسلام، شناخت امام معصوم (علیه السلام) است، به نحوی که اگر کسی نسبت به تحصیل آن غافل باشد؛ هیچ عملی² اعم از: نماز، روزه، حج و ... از وی قبول نیست؛³ و مرگ چنین شخصی، مرگ جاهلی است.⁴ مرگ عصاره و ثمره زندگی است و هر کس به گونه‌ای می‌میرد که زندگی کرده است،⁵ پس زندگی چنین شخصی نیز جاهلانه و به دور از حیات عقلانی است.⁶ اندیشمندان شیعی در خصوص شناخت امام معصوم راه‌های گوناگونی را از قبیل شناخت خطوط کلی امامت، مانند: شناخت امام با معروف، عدل و احسان، یا شناخت مقام عصمت و ولایت امام معصوم (علیه السلام)، شناخت فضائل و مناقب ایشان، بررسی تعبیرات اعم از دعاها و زیارات نقل شده از ایشان و مواردی دیگر مطرح کرده‌اند؛ اما در کنار این راه‌ها، راهی که کمتر مورد توجه قرار گرفته است، شناخت امام معصوم (علیه السلام) به خود او است.

ایده‌ی شناخت امام معصوم (علیه السلام) به خود او، از این جهت قابلیت طرح و بررسی دارد که انسان کامل، عالی‌ترین تجلی خداوند متعال است و هم‌چنان‌که شناخت خدا به خود او کامل‌ترین راه شناخت است، شناخت کامل‌ترین تجلی به خودش نیز همین‌گونه است. در خصوص شناخت خداوند، براهین مختلفی از جمله: برهان حدوث، نظم، امکان ماهوی، امکان فقری مطرح شده؛ اما با این حال متقین‌ترین آن‌ها برهان صدیقین می‌باشد.⁷ در این برهان استدلال به شیء از طریق خود شیء است.⁸ لذا، این احتمال وجود دارد که در خصوص شناخت امام معصوم (علیه السلام) نیز بتوان از این الگو استفاده کرد. هدف اصلی این پژوهش بررسی این مدل از شناخت و دلایل و مستندات آن است. این مدل از شناخت از آن جهت حائز اهمیت است که در متون دینی تصریحاتی به این امر وجود دارد که انسان کامل را جز به خود او نمی‌توان شناخت. طبیعتاً این مدل از شناخت، نیازمند الگویی است که بر اساس آن بتوان تبیینی عقلانی از شناخت امام معصوم که همان انسان کامل است، ارائه نمود. در آثار آیت الله جوادی آملی نظریه‌ای وجود دارد که بر اساس آن ایده شناخت امام معصوم (علیه السلام) به امام معصوم (علیه السلام)

². «نَحْنُ وَ اللّٰهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى الَّتِي لَا يَقْبَلُ اللّٰهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا» (کلینی، الکافی، 1/351)

³. «أَمَّا لَوْ أَنَّ رَجُلًا قَامَ لَيْلَةً وَ صَامَ نَهَارَةً وَ تَصَدَّقَ بِجَمِيعِ مَالِهِ وَ حَجَّ جَمِيعَ ذَهْرِهِ وَ لَمْ يَعْرِفْ وَلَايَةَ وَلِيِّ اللّٰهِ فَيُؤَالِيهِ وَ يَكُونُ جَمِيعُ أَعْمَالِهِ بِدَلَالَتِهِ مِنْهُ إِلَّايِهِ، مَا كَانَ عَلَى اللّٰهِ حَقٌّ فِي ثَوَابِهِ وَلَا كَانَ مِنْ أَهْلِ الْإِيمَانِ» (مجلسی، بحارالأنوار، 333/65)

⁴. «مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مَيِّتَةً جَاهِلِيَّةً» (حر عاملی، وسائل الشیعة، 11/492)

⁵. «كَمَا تَعِيشُونَ تَمُوتُونَ وَ كَمَا تَمُوتُونَ تُبْعَثُونَ» (ابن ابی جمهور، عوالی اللنالی، 4/72)

⁶. جوادی آملی، امام مهدی (عج) موجود موعود، 31

⁷. جوادی آملی، ادب فنای مقربان، 3/120

⁸. جوادی آملی، انتظار بشر از دین، 96

قابل تبیین است. نظریه ایشان که در زمینه شناخت انسان می‌باشد، «تفسیر انسان به انسان» نام دارد که بر اساس آن، انسان به خود انسان شناخته می‌شود و به تعبیری مرجع شناخت انسان، انسان کامل یا دقیق‌تر از آن انسان اکمل است. بر همین اساس، در این پژوهش، با توجه به الگوهای شناختی برهان صدیقین و نظریه انسان به انسان، نظریه شناخت امام معصوم (علیه السلام) به خود امام معصوم پیشنهاد خواهد شد. بدین منظور در این پژوهش، ضمن طرح الگوهای معرفتی مشابهی مانند: شناخت خداوند به خود او و یا شناخت قرآن به قرآن، نیز توضیح مختصر نظریه تفسیر انسان به انسان آیت الله جوادی آملی، به بررسی و تبیین مبانی نظری شناخت امام معصوم (علیه السلام) به خود او و شواهد روایی آن پرداخته خواهد شد. این پژوهش به روش کتابخانه‌ای و بنیادین و به شیوه توصیفی-تحلیلی با استفاده از آثار آیت الله جوادی آملی است.

در خصوص پیشینه این موضوع، لازم به ذکر است که نظریه تفسیر انسان به انسان، تنها در آثار آیت الله جوادی آملی مطرح شده است و با توجه به این که نظریه شناخت امام معصوم (علیه السلام) به امام معصوم (علیه السلام) نسبتاً جدید است در مقالات و کتب پیشینه‌ای ندارد و برای نخستین بار در این پژوهش است که تبیینی عقلانی از این نظریه ارائه خواهد شد. در ادامه به نمونه‌هایی اشاره خواهد شد که شناخت آن‌ها از طریق خود ایشان، بهترین شناخت را ایجاد می‌کند.

1. شناخت خدا با خدا

در خصوص شناخت خداوند، براهین مختلفی مطرح می‌شود که از جمله آن‌ها: برهان حدوث، امکان ماهوی، امکان فقری، حرکت و نظم جهان است. در تمامی این براهین، خداوند متعال به وسیله‌ای امری غیر خود مورد شناخت قرار گرفته است؛ درحالی‌که طبق صریح روایات خداوند متعال برتر از آن است که با مخلوقات خود شناخته شود.⁹ روش صحیح که در روایاتی مانند «اعْرِفُوا اللَّهَ بِاللَّهِ»¹⁰ نیز به آن توصیه شده، این است که خداوند متعال را با خودش بشناسیم؛ چنان که در مرحله‌ی بعد، بندگان و مخلوقات را نیز به واسطه خداوند متعال بشناسیم.¹¹ این روش از متقن‌ترین براهینی است که برای خداشناسی مطرح شده است؛ چرا که استدلال به شیء از طریق خود شیء می‌باشد.¹² آیت الله جوادی آملی در تبیین این روش می‌فرماید که در حقیقت، متعلق معرفت، یا غائب و یا حاضر است؛ در مورد نخست، غائب با اوصاف،

⁹. «إِنَّ اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ أَجَلُّ وَأَعَزُّ وَأَكْرَمُ مِنْ أَنْ يُعْرَفَ بِخَلْقِهِ، بَلِ الْعِبَادُ يُعْرِفُونَ بِاللَّهِ» (کلینی، الکافی، 215/1)

¹⁰. کلینی، الکافی، 213/1

¹¹. این امر بر اساس اصل «ذوات الأسباب لا تعرف إلا بأسبابها» قابل تبیین است. (صدرالدین شیرازی، الحکمة المتعالیة، 39/3)

¹². جوادی آملی، انتظار بشر از دین، 96

آثار و اسم و رسم شناخته می‌شود؛ ولی در نوع دوم، ابتدا عین معلوم شناخته می‌شود؛ سپس ویژگی‌ها و آثار او. به عنوان مثال، هنگام رویارویی برادران حضرت یوسف با ایشان، ابتدا او را در نزد خود حاضر دیدند و با مشاهده‌ی او به ذاتش پی بردند، سپس اسم و رسم او را جویا شدند.¹³

2. تفسیر قرآن به قرآن

نظریه تفسیر قرآن به قرآن که متأثر از دیدگاه علامه طباطبائی است، نیز نمونه‌ای دیگر از این الگو و مدل شناختی است. این نظریه، ناظر به این امر است که فهم قرآن متوقف بر خود قرآن است. در این روش، هر آیه از قرآن کریم با تدبیر در سایر آیات قرآنی و استفاده از آنها تبیین می‌شود. تبیین این نظریه بر اساس دو ویژگی مهم قرآن مجید یعنی: «نور بودن» و «تبیان بودن» آن، صورت گرفته است. قرآن کریم خود را «نور» معرفی می‌کند: «قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ»،¹⁴ «وَاتَّبِعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ». ¹⁵ روشن‌ترین ویژگی نور آن است که هم خود روشن است و هم روشن‌گر غیر خود است؛ و در هر دو نیازمند به غیر نیست. مقتضای نور بودن آیات قرآن کریم نیز این است که نه در روشن بودن آیات خود و نه در روشن کردن غیر نیازمند نیست؛ چراکه در صورت نیاز به مبینی دیگر، قرآن کریم فرع، و آن مبین اصل خواهد بود که با نور بودن قرآن سازگار نیست. هم‌چنین از دیگر صفات قرآن کریم «تبیان کل شیء» است: «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ»¹⁶ کتابی که بیان‌گر همه حقایق جهان و علوم و معارف ضروری بشر است، در تبیین خود نیازمند به غیر نیست، بلکه در بیان خویش به آیات خود متکی است و بعضی از آیاتش با بعضی دیگر تبیین و تفسیر می‌شود، در غیر این صورت کتابی که تبیان خود نباشد، نمی‌تواند تبیان هر چیز دیگر باشد.

لازم به ذکر است که ایشان، استناد به قرآن را برای اعتقاد و عمل هرگز با قطع نظر از روایات، قبول ندارد. در واقع قرآن کریم در مقام فهم، حجیت استقلالی دارد و به تنهایی و بدون استناد به سنت، قابل فهم است، ولی در مقام عمل، به عنوان دین و پیام خداوند لازم است به روایات مراجعه شود.¹⁷ ایشان در مقدمه تفسیر المیزان انواع روش‌های تفسیری قرآن را از جمله: روش محدثین، متکلمین، فلاسفه، متصوفه و مطرح و نقد می‌کنند و روش تفسیری قرآن به قرآن را معتبر می‌داند.¹⁸ هم‌چنین در فهم قرآن، با تفکیک

¹³. جوادی آملی، تفسیر تسنیم، 120/26

¹⁴. مائده: 15

¹⁵. اعراف: 157

¹⁶. نحل: 89

¹⁷. میرجلیلی، «مقاله تحلیلی بر دیدگاه تفسیری قرآن به قرآن علامه طباطبائی»، 57

¹⁸. طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۸/۴۱

میان فهم فی الجمله و بالجمله، بدین نکته مهم اشاره می‌فرماید که قرآن در عین حفظ حجیت استقلالی، وابستگی آن برای فهم به سنت از حیث تفصیلی لازم و ضروری است؛ اما آنچه قابل تامل است نور بودن قرآن و فهم‌پذیر و قابل شناخت بودن آن با خود قرآن است.

3. نظریه‌ی تفسیر انسان به انسان

به نظر آیت الله جوادی آملی، نظریه تفسیر انسان به انسان، از دل تفسیر قرآن مجید و البته استمداد از تعالیم اهل بیت (علیهم السلام) برآمده است و لذا، در اصل، یک راه و حیانی برای شناخت انسان محسوب می‌شود. الگوی شناختی تفسیر انسان به انسان از دو مسیر ترسیم شده است، نخست تفسیر انسان متشابه به انسان محکم که از دو طریق قرآن و عترت میسر است؛ و دوم تفسیر اجزای متشابه وجود انسان به اجزای محکم آن.¹⁹

3-1. تفسیر انسان متشابه به انسان محکم

در این تفسیر، از دو مسیر قرآن و عترت برای تفسیر انسان کمک گرفته می‌شود. در مسیر نخست، تعریف قرآنی از انسان معیار بازشناسی انسان متشابه از محکم است؛ و در مسیر دوم، عترت معیار تفسیر انسان است. در ادامه به توضیح هر کدام خواهیم پرداخت.

3-1-1. تفسیر انسان متشابه به انسان محکم با استمداد از آیات قرآن

در این روش توصیف قرآنی انسان که حیّ متأله است، معیار قرار گرفته و بر اساس آن، انسان متشابه و محکم از یکدیگر تمایز می‌یابند. بر اساس تعریف قرآنی، انسان حیّ متأله است و پاسخ به پرسش کیستی درباره انسان به این معناست که بررسی شود که مصادیق تعریف حیّ متأله چه کسانی هستند و مراتب و حدود این انطباق چقدر است. در پاسخ به پرسش می‌بایست به بررسی و شناخت حقیقت انسان بپردازیم تا انطباق یا عدم انطباق حدّ تام این تعریف بر او روشن شود؛ بنابراین، ابتدا می‌بایست ذاتیات انسان شناخته شود تا پس از این شناخت، آدمی، خویش و متشابهات و محکّمات خود را بشناسد و در نتیجه سبب جدایی انسانهای محکم و متشابه از هم می‌شوند.²⁰ خلاصه این نظریه این است که بر اساس تعریف قرآنی انسان به حیّ متأله، مصادیق این حیّ متأله شناخته شود. انسان محکم و انسان متشابه بر اساس این معیار قرآنی از یکدیگر بازشناسی می‌شوند.

3-1-2. تفسیر انسان متشابه به انسان محکم عینی یا انسان اکمل

¹⁹. جوادی آملی، تفسیر انسان به انسان، 249.

²⁰. همان، 247.

دومین راه شناخت انسان، تفسیر انسان متشابه از طریق ارجاع او به انسان محکم عینی یا همان عترت است. در این راه، بر اساس تقسیم‌بندی که از افراد انسان ارائه شده است، مسیر شناخت انسان در نهایت به انسان اکمل منتهی می‌شود. در اولین تقسیم، انسان‌ها به دو دسته مرده و زنده تقسیم می‌شوند؛ مردگان، کفرپیشگانی هستند که فطرت پاک‌شان زیر حجاب‌های جهل و خرافات، دفن شده‌است و کسانی زنده‌اند که از ظلمات کفر رها شده‌اند. انسان‌های زنده نیز اقسام متفاوتی دارند؛ عده‌ای از آنان از دین و انسانیت غافلند و به خواب فرورفتند و عده‌ای دیگر بیدار و هوشیارند. انسان‌های بیدار و متوجه یا سالم‌اند و یا بیمار. بیماری بیماران روحی یا مزمن است و یا سطحی. انسان‌های زنده، بیدار و سالم نیز یا کامل‌اند و یا ناقص و در میان انسان‌های کامل، عده‌ای کامل‌تر و عده‌ای کامل‌ترین‌اند. از همه اقسام ذکر شده به‌جز دو مورد آخر، همگی انسان متشابه‌اند؛ و تنها محک‌های جامعه اسلامی، انسان‌های کامل و اکمل می‌باشند. انسان‌های اکمل، پیامبران و اولیاء می‌باشند که محکم بالاصالة نام دارند و انسان‌های کامل، علمای عالم‌اند که محکم بالمحکم نام دارند. وظیفه انسان‌های کامل، رجوع و عرضه خویش به انسان‌های اکمل و سپس سنجش خویش می‌باشد تا توانایی مرجعیت انسان‌های متشابه را دارا باشند. انسان‌های متشابه نیز وظیفه‌ی رجوع و تقلید از محک‌های را دارند.²¹ به‌طور خلاصه، در مسیر دوم، انسان‌های اکمل که محکم بالاصالة هستند، معیار بازشناسی انسان‌ها از یکدیگر هستند که انسان کامل _ محکم بالمحکم _ و انسان ناقص _ که از آن به متشابه تعبیر شده است _ در مقیاس با آنان شناخته شوند.

3-2. تفسیر متشابهات انسان به محک‌های او

در راه دوم، مراتب انسان در دو بعد نظری و عملی نسبت به یکدیگر مقایسه شده است. برخی از مراتب در حکم مراتب محکم نسبت به مراتب متشابه هستند که معیار سنجش و ارزیابی وجود انسان هستند.

3-2-1. تفسیر متشابهات علمی به محک‌های علمی

به‌طور کلی مدرکات آدمی، قرین با یکی از درجات شک، ظن، یقین و یا شهود می‌باشد. عقل نظری وظیفه رهبری مدرکات اکتسابی انسان بر اساس علوم فطری و شهودی دارد و به‌دلیل این‌که طبق اولیات و بدیهیات حکم می‌کند، فتوایی به‌جز حق نمی‌دهد؛ بنابراین یقینی که محصول عقل نظری است، بر اساس مشهودات و حکمتهای فطری و الهی است. در نتیجه، تفسیر انسان به انسان در بُعد بینشی را این‌طور می‌توان بیان کرد که متشابهات بُعد بینشی که شکی و ظنی هستند، می‌بایست به محک‌های بُعد بینشی که یقین نظری و شهود فطری هستند ارجاع داده شود.²²

²¹. همان، 285

²². همان، 287

3-2-2. تفسیر متشابهات عملی به محکّمات عملی

در بُعد عمل و رفتار نیز محکّمات حکمت عملی، معیار سنجش متشابهات رفتاری انسان است. حکمت عملی هنگامی ثمربخش می‌باشد که افعال ارادی انسان یا همان باید و نبایدهای اختیاری انسان، مطابق با هست و نیست‌های فطری و محکّمات علمی باشد؛ زیرا، اساس حکمت عملی، حکمت نظری متقن می‌باشد.²³ در این میان عقل عملی باید مسئولیت رهبری تصمیمات، نیت و اراده‌های آدمی را به عهده گیرد. به عنوان مثال: اگر متشابهاتی چون شهوت، غضب و قدرت طلبی به رهبری محکّمات تنظیم شود، انسان در همه‌ی حالت‌ها به جا و درست عمل می‌کند، به جا اشتها دارد، در جاه و مقام به جا رغبت می‌کند و در غضب به جا جهاد می‌کند؛ ولی اگر این متشابهات به رهبری محکّمات عمل نکند، عمل فرد مطابق امر شهوت و غضب می‌شود.²⁴ امامت عقل عملی سبب می‌شود تا از میان انواع بیش‌های مختلف، عالی‌ترین بینش انتخاب شود و از میان انواع تمایلات آدمی، فطری‌ترین و طبیعی‌ترین آن تحت رهبری حکمت عملی قرار گیرد و در نتیجه در بُعد تصمیم و تأثیر بر جوارح و نیز در عرصه‌ی عمل، تصمیمی محکم شکل گیرد.²⁵ بر این اساس، می‌توان گفت، هم‌چنان که آیه‌های قرآن که شامل متشابهات و محکّمات می‌باشد و متشابهات با محکّمات حل می‌شود؛ در جامعه نیز عده‌ای هم‌چون: انبیاء، اولیا و ائمه معصومین (علیهم السلام) در دو بُعد علمی و رفتاری محکم‌اند و سایرین متشابهات هستند. محکّمات در بینش، گرایش و عملکرد خود محکم‌اند؛ یعنی دچار جهل، اشتباه، فراموشی و گناه نمی‌شوند و متشابهات نیز شایسته است که آنان را در بینش، گرایش و رفتار الگو خود قرار دهند و به آنان مراجعه کنند.²⁶

3-3. اقتدای محکّمات انسان به محکم اول (حیات)

پیوند میان محکّمات علمی و عملی انسان، در حیات انسان که اولین جزء محکم انسان است و سبب هماهنگی بین عقل نظری و عقل عملی می‌شود، تبلور می‌یابد. بنابراین محکّمات آدمی در ابعاد علم و عمل می‌بایست به رهبری حیات متألهانه که همان محکم اول اوست، پویا و پایا شود. نتیجه‌ی این ارجاع، این است که انسان، غنای مطلق پرودگار متعال و نیز فقر و ذلت خویش را درک می‌کند؛ اما بالعکس، اگر از حقیقت حیات خویش غافل شود و زیر حجاب‌های جهالت‌های علمی و عملی به فراموشی بسپارد، سبب ایجاد تعادلی کاذب در میان متشابهات خویش می‌شود؛ در حالی که آرامش و تعادل حقیقی، زمانی مهیا می‌

²³. همان، 316

²⁴. همان، 331

²⁵. همان، 332

²⁶. همان، 320

شود که تشابهات وجودی انسان متفرع بر محکومات باشد و محکومات نیز به محکم اول ارجاع داده شود.²⁷ حیات آدمی که سبب هماهنگ‌کننده علم و عمل اوست، یا حیاتی متقیانه (محکم) یا فاجرانه (متشابه) است؛ زیرا انسان یا فرمانبردار خدای خود است یا نیست؛ اگر نبود، مطیع هوا و هوس خود است و فرض سومی در بین نیست؛ چراکه بین حق و ضلالت، میانه‌ای وجود ندارد. «فَمَاذَا بَعَدَ الْحَقُّ إِلَّا الضَّلَالُ»²⁸ اگر حق نبود، جز ضلال چیز دیگری نیست.

4. دستاوردهای نظریه تفسیر انسان به انسان

نظریه تفسیر انسان به انسان، از ثمرات و دستاوردهای متعددی برخوردار است که به شرح زیر می‌باشد:

1. انسان را با خود انسان می‌توان شناخت و تفسیر کرد. در نهایت چون مرجع نهایی شناخت انسان، به انسان محکم بالاصاله بازمی‌گردد، پس شناخت انسان اکمل جز به خود او میسر نیست چون او معیار است؛

2. به لحاظ عقلی بر اساس محال بودن دور و تسلسل نیز این مطلب قابل اثبات است. اگر معیار شناخت همه انسان‌ها به وجود انسان اکمل منتهی می‌شود، انسان اکمل را با انسان دیگری نمی‌توان شناخت.

3. در خصوص راه دوم نیز یعنی ارجاع تشابهات علمی و عملی به محکومات علمی و عملی وجود انسان هرچند تشابهات بُعد بینشی و عملی انسان به محکومات بُعد بینشی و عملی شناخته می‌شود؛ اما در نهایت با توجه به تفاوت مراتب وجودی انسان‌ها با یکدیگر، محکومات بُعد بینشی انسان‌های متشابه باید به انسان‌های محکم بالمحکم و در نهایت به محکم بالاصاله بازگردد؛

4. هرچند این نظریه در اصل برای ارائه معیاری در شناخت ماهیت انسانی ارائه شده است؛ اما علاوه بر این، دستاورد مهم آن این است که تمامی معیارهای ارائه شده در این نظریه، در نهایت منجر به معیار بودن انسان معصوم یا همان محکم بالاصاله بازمی‌گردد. بر این اساس، می‌توان گفت که اگر تفسیر و شناخت انسان، به وجود خود انسان امکان‌پذیر است، انسان‌های اکمل و محکم بالاصاله که مرجع شناخت و تفسیر سایرین هستند، به حکم باطل بودن دور و تسلسل به واسطه خود قابل شناخت و معرفی هستند.

²⁷. همان، 342

²⁸. یونس: 32

ممکن است این پرسش به ذهن متبادر شود که آیا چنین شناختی در حکم دور نیست؛ البته با این تفاوت که در دور حداقل یک واسطه برای بازگشت به حلقه نخستین وجود دارد؛ درحالی که در این مدل از شناخت، همان واسطه نیز وجود ندارد و شناخت انسان اکمل با خود او محقق می‌شود. پاسخی که می‌توان به اشکال دوری بودن این مدل از شناخت مطرح کرد این است که محال بودن دور، بدان سبب است که حلقه دیگر نیز همانند حلقه نخست، از وجودی کامل و تام برخوردار نیست و بنابراین تبیین علت یک پدیده در مدل دورانی اعم از مضمّر و یا مصرح ناتمام باقی می‌ماند. اما در جایی که وجود کامل بلکه اکملی است که تبیین آن نیاز به هیچ عاملی جز خود او ندارد و بلکه سایر پدیده‌ها به واسطه آن وجود، تبیین وجودی خود را می‌یابد، در حکم دور نیست.

5. دلایل شناخت امام معصوم (علیه السلام) به خود او

در ادامه به بررسی برخی از دلایل شناخت انسان اکمل به خودش خواهیم پرداخت.

5-1. عدم تفاوت امام معصوم (علیه السلام) با خداوند جز در عبد و مخلوق بودن امام

معصوم (علیه السلام)

مقام معنوی و گستره قدرت امام معصوم (علیه السلام) در حدی است که در وصف آنان چنین بیان شده: «لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَبَيْنَهَا إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَخَلْقُكَ»؛²⁹ یعنی هرآنچه برای خداوند متعال بالذات ثابت است، برای وجه الله او نیز به صورت بالغیر ثابت است. البته این امر مستلزم شرک نیست، زیرا آنچه ذکر شد، درباره‌ی ذات یا صفات ذات خداوند نمی‌باشد؛ بلکه مربوط به مقام و صفات فعل خداوند می‌باشد. به این معنا که هر کاری که از خداوند برمی‌آید، همان کار با اذن خداوند از آنها برمی‌آید؛ با این تفاوت که افعال خداوند استقلالی و افعال خلیفه الله به صورت عرضی و تبعی است.³⁰ او در این حد از کمال است که در تمامی کمالات آئینه تمام نمای خداوند است، پس یعنی با معرفت به رب می‌توان امام را شناخت. از طرفی شناخت خداوند نیز به طور کامل امکان ندارد و خداوند به حد طاقت بشری برای نشان دادن صفات و افعالش در طبیعت، در موجودات تجلی کرده است. تجلی کامل خداوند در انسان اکمل است. پس امام را باید به خود امام شناخت و به عبارت دیگر، کامل‌ترین تجلی را باید با خودش شناخت نه تجلی ناقص‌تر و محدودتر.

²⁹. ابن طاووس، إقبال الأعمال، 2/ 646

³⁰. «يَا أَيُّهَا آدَمُ إِنَّا أَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ أَطِيعْنِي فِيمَا أَمَرْتُكَ أَجْعَلُكَ تَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ» (محدث نوری، مستدرک الوسائل، 11/ 259؛ جوادی آملی، تحریر رساله الولایه، 2/ 417)

5-2. محال بودن قیاس احدی با آنان

بر اساس آیات قرآن، موجودات عالم، همگی از یک رتبه یکسان برخوردار نیستند. برخی بر برخی دیگر، برتری دارند، مانند: برتری میوه‌های برخی درختان،³¹ برتری انسان بر دیگر مخلوقات³² یا کرامت برخی از انبیا بر دیگر فرستادگان.³³ ائمه اطهار (علیهم السلام) حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) گرامی‌ترین و والاترین مخلوق الهی هستند که حتی بر دیگر انبیاء الهی برتری دارند؛³⁴ هم‌چنین اهل بیت ایشان و ائمه معصومین (علیهم السلام) نیز جانشینان الهی‌اند، پس از خاتم الانبیا (صلی الله علیه و آله) برترین آفریدگان الهی‌اند. کسانی که فرشتگان خدمت‌گزار آنانند و اگر ایشان نبودند، نه بهشت و جهنمی و نه آدم و حوایی خلق نمی‌شدند.³⁵

یکی از علل برتری آنان این است که خداوند متعال سرچشمه‌ی جمیع فضائل، کمالات و خیرات می‌باشد؛ به‌طوری که هم‌تا و همانندی برای او وجود ندارد.³⁶ ائمه معصومین (علیهم السلام) نیز که خلفای کامل الهی و صاحب مقام مستخلف‌عنه می‌باشند؛ آیت کبرای کمالات و فضائل الهی، مظهر تام اسماء حسنا و ذات اقدس الهی در بی‌همتایی می‌باشند. برتری ایشان به حدی است که هیچ هم‌تا و همانندی برای آنان وجود ندارد.³⁷ اساس، هیچ‌یک از دیگر مخلوقات و آفریده‌های الهی را نمی‌توان با ائمه معصومین (علیهم السلام) سنجید و مقایسه کرد.³⁸ به عبارت دیگر، ائمه معصومین (علیهم السلام) را که خلفای کامل الهی هستند، با یکدیگر که نور واحدند، مقایسه می‌کنند، نه با افراد عادی؛ زیرا ایشان مجاری نعمت و ولی انعامند و هیچ‌گاه مُتَنَمِّع را با مجرای نعمت و واسطه انعام، قیاس نمی‌کنند.³⁹ مقام ائمه معصومین (علیهم السلام) به حدی است که ملک در نزد آنان شاگردی می‌کنند و احدی توانایی خیال و درک مرتبه و مقام آنان را ندارند.⁴⁰ واژه‌ی «أحد» که در روایات در این باب به کار رفته در سیاق نفی است و

31. «و فی الأرض قطع مخرج و جنت ... نُفَعِّلُ بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأَكْلِ» (رعد: 4)

32. «و لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ ... فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا» (اسراء: 70)

33. «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ» (بقره: 253) و «و لَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ» (اسراء: 55)

34. «أَنَا سَيِّدُ أُولَادِهِمْ وَ لَا فَخْرَ وَ أَنَا خَاتَمُ النَّبِيِّينَ وَ إِمَامُ الْمُتَّقِينَ وَ رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (شیخ صدوق، الامالی، 254)

35. «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَضَّلَ أَنْبَاءَهُ الْمُرْسَلِينَ عَلَى مَا لَمْ يَكُنْهُ الْمُقَرَّبِينَ وَ فَضَّلَنِي عَلَى جَمِيعِ النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ وَ الْفَضْلُ بَعْدِي لَكَ يَا عَلِيُّ! وَ لِلْأَيْمَةِ مِنْ بَعْدِي وَ إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَخَدَامَتُنَا وَ ... يَا عَلِيُّ! لَوْ لَا نَحْنُ مَا خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ وَ لَا الْحَوَاءَ وَ لَا الْجَنَّةَ وَ لَا النَّارَ وَ لَا السَّمَاءَ وَ لَا الْأَرْضَ» (شیخ صدوق، عیون اخبار، 2/ 237)

36. «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» (شوری: 11) و «و لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفْرًا أَحَدٌ» (اخلاص: 4)

37. جوادی آملی، ادب فنای مقربان، 9، 282

38. «لَا يُقَاسُ بِأَلٍ مُخْتَلِفٍ (ص) مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ وَ لَا يُسَوَّى» (سید رضی، نهج البلاغه، خطبه 2، 262) یا «لَا يُقَاسُ بِهِمْ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ» (مجلسی، بحار الأنوار، 24/ 274) یا «نحن أهل البيت لا يُقَاسُ بِنَا أَحَدٌ» (همان، 406/22)

39. جوادی آملی، جرحه‌ای از صهبا، 282

40. سید رضی، نهج البلاغه، خطبه 182، 262

نشان‌گر این مسئله است که نفی از قیاس به انسان‌ها اختصاصی ندارد؛ حتی فرشتگان حمله عرش الهی که حاقین حول حرم حق‌اند نیز حق ندارند بگویند ما با یکی از ائمه معصومین (علیهم السلام) همسنگ و هم‌ترازیم.⁴¹ بنابراین، هم‌چنان‌که در خصوص توصیف و معرفی قرآن کریم نمی‌توان گفت مانند و شبیه فلان کتاب است اما برتر؛ در مورد ائمه معصومین (علیهم السلام) نیز نمی‌توان گفت هم‌چون فلان بنده عالم یا صالح هستند اما برتر؛ چرا که در عرصه‌ی رتبه‌گذاری علمی و عملی، احدی جرأت و حتی خیال مقایسه در مقابل دودمان شجره نبوت و رسالت را ندارد. ایشان ستون دین و پایه‌های یقین می‌باشند که همواره در میدان علم و عمل پیشرو و پیشتاز هستند؛ به طوری‌که افراد تندرو باید به آنان برگردند و کندروها می‌بایست خود را به ایشان برسانند.⁴²

به عبارت دیگر از کمالات آدمی در این است که مظهر اسماء حسناى خداوندی باشد که نهایت کمال مطلق و نامتناهی، متعلق به اوست و هیچ‌کس به طور ذاتی دارای کمال نیست. مظهر تام و جامع اسماء حسناى خداوند، پیامبران و ائمه معصومین (علیهم السلام) می‌باشند؛⁴³ به طوری‌که دیگران در هر طلب و درخواست فیضی از خداوند (در دنیا و آخرت) نیازمند شفاعت و دست‌گیری آنان هستند. بنابراین نه تنها احدی از افراد عادی، قابل قیاس و سنجش با ایشان نیستند؛ بلکه عقل و فهم احدی، نه تنها توانایی درک کنه وجودی ایشان را ندارد بلکه از درک و فهم فضائل و مناقب آنها نیز عاجزاند.⁴⁴

لازمه قیاس‌ناپذیر بودن آنان با احدی از انسان‌ها، این است که آنان خود، معروف بالاصاله و بالذات هستند و هیچ امری جز خود ایشان عامل شناخت و معرفت آنان نیست. اگر انسان اکمل خود را به مردم شناساند و فضائل و کمالات خود را بر مردم آشکار نکند، هیچ‌گاه کسی توانایی معرفی دقیق و شناخت ایشان را نخواهد داشت.

3-5. تبعیت حق از وجود انسان محکم بالاصاله

اگر قرار است که همه انسان‌ها به انسان کامل شناخته و تفسیر شوند، آنگاه الگوی شناختی این انسان، جز با شناخت او به خودش، میسر نیست. معروف و عدل و احسان، معیار شناخت وجود انسان کامل نیست؛ بلکه این انسان کامل است که تجلی‌دهنده معروف و عدل و احسان در مصداق کامل به حد

41. جوادی آملی، بنیان مصوص، 371

42. «لَا يُسَوَّى بِهِمْ مَنْ جَرَتْ نِعْمَتُهُمْ عَلَيْهِ أَبَدًا. هُمْ أَسَاسُ الدِّينِ، وَعِمَادُ الْيَقِينِ إِلَيْهِمْ يَبْقَى الْعَالِي، وَبِهِمْ يُلْحَقُ السَّالِي، وَلَهُمْ خَصَائِصُ حَقِّ الْوِلَايَةِ، وَفِيهِمُ الْوَصِيَّةُ وَالْوَرَاةُ» (سید رضی، نهج البلاغه، خطبه 2، 47)

43. جوادی آملی، سرچشمه اندیشه، 192/2

44. «الإمام واحد دهره، لا یدانیه أحد ولا یعدله عالم ولا یوجد منه بذل، ولا له مثل ولا نظیر مخصص بالفضل کله...، و هو حیث التجم من ایدی المتتاولین و وصف الواصفین. فاین الاختیار من هذا و این العقول عن هذا؟» (مجلسی، بحار الانوار، 125-124/25) و «ینحدر عتی السیل ولا یزقی الی الطیر» (سید رضی، نهج البلاغه، خطبه 3، 48)

وسعت طبیعت است. معروفیت و عدل و احسان، در تجلی در وجود انسان کامل است که معنای صحیح خود را می‌یابد. روایات: «عَلَى مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ، يَدُورُ مَعَهُ حَيْثُمَا دَارَ»،⁴⁵ یا «اللَّهُمَّ اِدْرِ الْحَقَّ مَعَ عَلِيٍّ حَيْثُمَا دَارَ»،⁴⁶ یا «الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ اَيْنَمَا مَالَ»،⁴⁷ یا «وَالْحَقُّ مَعَكُمْ وَفِيكُمْ وَمِنْكُمْ وَالْيَكُمُ وَأَنْتُمْ أَهْلُهُ وَمَعْدِنُهُ»؛⁴⁸ یا دیگر احادیث⁴⁹ همین معنا را می‌رساند.

عبارت نخست حدیث اول: «عَلَى مَعَ الْحَقِّ» همان معنایی را می‌رساند که عموم انسان‌ها به آن معتقدند. حق صادر از خداوند، مداری است که حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) و سایر ائمه معصومین (علیهم السلام) بر گرد آن می‌گردند. ایشان در مدار حکم پروردگار خویش، هم‌چون تابع محض، دور می‌زنند و هرگز از روی عمد یا سهو یا فراموشی از آن جدا نخواهند شد، به صورتی که چنان‌چه کسی حق را یافت، امام معصوم (علیه السلام) را همان‌جا خواهد دید.⁵⁰ به‌عنوان مثال، در روایتی، حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) با قاطعیت و تأکید فراوان، سوگند یاد می‌کنند که در مسیر حق و در جاده حقیقت هستند.⁵¹ یا در روایاتی دیگر تأکید شده که اهل بیت (علیهم السلام) با حق مخالفت نمی‌کنند و در آن اختلاف ندارند⁵² و یا این‌که ستون‌های حق را استوار می‌کنند.⁵³ بنابراین اگر ایشان مطابق با حقی که از طرف خداوند از طریق قرآن یا سنت مشخص شده، عمل کردند، معصوم هستند. پس در این صورت حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) با قرآن یا سنت شناخته می‌شود.

اما از عبارت دوم روایت اول: «وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ» یا «يَدُورُ مَعَهُ حَيْثُمَا دَارَ» و مابقی روایات این حقیقت قابل برداشت است که در مرتبه بالاتر، خود حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) و سایر ائمه معصومین (علیهم السلام)، معیار تعیین حق و باطل است؛ چراکه در حدیث دوم پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) از خداوند می‌خواهند که خدا یا؛ حق را در مدار حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) بگردان، و هیچ‌گاه از او جدا نکن و او را مدار و محور حق قرار ده، تا سایرین آن را در سیره و سیمای حضرت امیرالمومنین (علیه

45. امینی نجفی، الغدير، 176/3

46. شیخ مفید، الجمل، 36

47. کلینی، الکافی، 25/2

48. مجلسی، زاد المعاد، 298، زیارت جامعه

49. «اَوْصِيَكُمْ فِي عَثَرْتِي وَ اَهْلِ تَيْبِي خَيْرًا فَإِنَّهُمْ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَهُمْ وَ هُمُ الْاَيُّمَةُ الرَّاشِدُونَ بَعْدِي وَ الْاَمْنَاءُ الْمَعْصُومُونَ...» (مجلسی، بحارالانوار، 321/36) یا «الْاَيُّمَةُ مِنْ بَعْدِي مِنْ عَثَرْتِي، عَدَدَ نَقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ، تَسْعَةُ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ، ... فَاتَّبِعُوهُمْ فَإِنَّهُمْ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَهُمْ» (همان، 329/36) یا «هَم مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَهُمْ لَا يَفَارِقُونَهُ وَلَا يَفَارِقُهُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» (همان، 87/37).

50. جوادی آملی، ادب فناء مفران، 345/6

51. «فَوَالَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، إِنِّي لَعَلَى جَادَةِ الْحَقِّ» (سید رضی، نهج البلاغه، 212)

52. «لَا يُخَالِفُونَ الْحَقَّ وَ لَا يَخْتَلِفُونَ فِيهِ» (همان، 76)

53. «نَحْنُ أَقَمْنَا عَمُودَ الْحَقِّ» (تمیمی، غرر الحکم، 720)

السلام) پیدا کنند. هر جا از نظر علمی و عملی حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) حاضر است، حق را در همان جا حاضر کن، به طوری که ایشان و حق هرگز از هم جدا نشوند و حق در صحابت حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) باشد و از معیت علوی برخوردار باشد، نه این که حضرت علی (علیه السلام) را تابع حق کنی و حق در جای دیگر متمرکز باشد و حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) تکلیف داشته باشد که تابع آن مرکز باشد و در مدار غیر خود بگردد.⁵⁴ در واقع، این سخن گهربار نبوی، بیانگر نکته‌ای فراتر از همراهی امیرالمومنین (علیه السلام) با حق است؛ بلکه ایشان را مدار گردش حق دانسته و اندیشه و رفتارشان را معیار حقایق بیان کرده‌اند: «يَا عَلِيُّ إِنَّ الْحَقَّ مَعَكَ وَالْحَقُّ عَلَى لِسَانِكَ وَفِي قَلْبِكَ وَبَيْنَ عَيْنَيْكَ»⁵⁵ و به یقین، مقتضای مقام عصمت چیزی جز محور حق بودن نیست.⁵⁶

در نتیجه زمام حق به دست حضرت علی (علیه السلام) است؛ نه آنکه زمام ایشان به دست حق باشد؛ چرا که حق در مقام فعل، از مرتبه وجودی ائمه معصومین (علیهم السلام) که آن نیز به نوبه خود، حق در مقام فعل خداوند هستند (نه ذات خدا) نازل تر است.⁵⁷ از لحاظ مقام نورانیت ملکوتی، حکم خداوند که حق است، به صورت تکوین همان روح امام معصوم (علیه السلام) تجلی می‌کند؛ لیکن در نشئه ملک و عالم کثرت و طبیعت، به عنوان ثقل اکبر ظهور و تجلی می‌کند و هر کبیری در مدار اکبر خود دور می‌زند.⁵⁸ در نهایت حضرات امامان معصوم (علیهم السلام) محور و معیار حق و میزان شناخت حق از باطل می‌باشند؛ یعنی اصلی‌ترین راه برای تشخیص حق از باطل، صدق از کذب، قبیح از حسن و خیر از شر مراجعه به سنت و سیرت ائمه معصومین (علیهم السلام) است؛ زیرا تمام شئون قولی و فعلی ایشان، حق⁵⁹ و حجت الهی است و برای پیدا کردن حق و تفسیر آن، می‌بایست آن را در مدار ایشان دنبال کرد. بر این اساس، با توجه به این که اکمل مصادیق حق در وجود انسان معصوم - به قدر ظرفیت جهان طبیعت - تجلی و ظهور یافته است، پس حق، در وجود خود ایشان قابل شناخت است.

4-5. سایر شواهد روایی

علاوه بر دلایل سه گانه‌ای که بیان شد، می‌توان به شواهد روایی دیگری اشاره کرد، که مطابق دلایل پیشین، مؤید این نوع از شناخت است. در ادامه به بررسی این شواهد روایی می‌پردازیم:

54. جوادی آملی، حیات عارفانه، 95

55. امینی نجفی، الغدیر، 179/3

56. جوادی آملی، ادب فنای مقربان، 350/6

57. جوادی آملی، سرچشمه اندیشه، 137/2

58. جوادی آملی، ادب فنای مقربان، 355/6

59. «وَوَ شَأْنُكُمْ الْحَقُّ» (مجلسی، زاد المعاد - مفتاح الجنان، 300، زیارت جامعه)

در زیارت جامعه‌ی کبیره صفات متعددی به نقل از امام هادی (علیه السلام) که سبب ارجمندی و برتری امامان معصوم (علیهم السلام) است، بیان شده: «أَشْرَفَ مَحَلِّ الْمُكَرَّمِينَ وَ أَعْلَى مَنَازِلِ الْمُقَرَّبِينَ وَ أَرْفَعَ دَرَجَاتِ الْمُرْسَلِينَ حَيْثُ لَا يَلْحَقُهُ لَاحِقٌ وَ لَا يُقَوِّهُ فَائِقٌ وَ لَا يَسْبِقُهُ سَابِقٌ وَ لَا يَطْمَعُ فِي إِدْرَاكِهِ طَامِعٌ...»

ائمه معصومین (علیهم السلام) صاحب شریف‌ترین و گرامی‌ترین منزلت و مقام چه در خلقت و جایگاه دنیوی و چه در آخرت می‌باشند. در روایتی ایشان از جهات عنصر وجودی، شرافت و کرامت از تمام اهل زمین، والای و برتر ذکر شده‌اند؛⁶⁰ به‌طوری‌که وجود آنان علت خلق آفرینش جهان، بهشت، جهنم، انس و جن می‌باشد⁶¹ و اعتراف به عظمت مقام آنان، سبب معرفت الهی و روی‌گردانی از آنان، در حکم انکار خداوند متعال می‌باشد.⁶² ایشان برترین، والا مقام‌ترین و سرآمد مقربین و پیشوایان الهی در دنیا و آخرت هستند. هم‌چنین، ایشان بلندپایه‌ترین فرستادگان و پیامبران الهی می‌باشند؛ به‌طوری‌که اساس برگزیدگی جمیع انبیاء به مقام نبوت، اقرار به ولایت آنان، شمرده شده است.⁶³ پیشتازی و پیشگامی ائمه معصومین (علیهم السلام) در پیمودن مراتب کمال و فیوضات، از دیگر صفات ایشان است؛ به‌طوری‌که نه تنها کسی امکان و توانایی سبقت گرفتن بر آنان و رسیدن به رتبه آنان را ندارد بلکه طمع و خیال رسیدن به منزلت ایشان اشتباه است.

برتری و عدم امکان وصف جایگاه و منزلت ائمه معصومین (علیهم السلام) باعث خضوع جمیع مخلوقات عالم در مقابل آنان گردیده است. علت ناتوانی دیدگان همه بصیران در درک منزلت، حقیقت وجودی ائمه معصومین (علیهم السلام) این است که، همان‌طور که امکان وصف خداوند متعال وجود ندارد،⁶⁴ امکان وصف، فهم و درک حقیقت وجودی، جایگاه و حقوق واجب ائمه معصومین (علیهم السلام) که مظهر تام ولایت الهی در میدان تکوین و تشریع هستند، وجود ندارد.⁶⁵ لازم به ذکر است این ناتوانی درک و فهم، در مورد فضائل و مناقب ایشان نیز پابرجاست؛ به‌طوری‌که حتی نه تنها فضائل و مناقب

60. «هُم خَيْرُ الْأَرْضِ عُصْرًا وَ شَرَفًا وَ كَرَمًا» (مرعشی، إحقاق الحق، 133/15)

61. «فَلَوْ لَا نَحْنُ لَمْ يَخْلُقِ اللَّهُ... سَمَاءً وَ لَا أَرْضاً وَ لَا جَنَّةً وَ لَا نَاراً وَ لَا شَمْساً وَ لَا قَمَراً وَ لَا جِبَلاً وَ لَا إِنْساً» (ابن عبد الوهاب، عیون المعجزات، 82)

62. «يَا عَلِيُّ! أَنَا وَ أَنْتَ وَ الْأَيُّمَةُ مِنْ وَلَدِكَ سَادَةٌ فِي الدُّنْيَا وَ مُلُوكٌ فِي الْآخِرَةِ؛ مَنْ عَرَفَنَا فَقَدْ عَرَفَ اللَّهَ وَ مَنْ أَنْكَرَنَا فَقَدْ أَنْكَرَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ» (شیخ صدوق، الامالی، 755)

63. «وَلَا يَتَنَا وَلَا يَتَنَا اللَّهُ الَّتِي لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا قَطُّ إِلَّا بِهِ» و «مَا مِنْ نَبِيٍّ جَاءَ قَطُّ إِلَّا بِمَعْرِفَةِ حَقِّنَا وَ تَفْصِيلِنَا عَلَى مَنْ سِوَانَا» (صفار قمی، بصائر الدرجات، 94-95)

64. «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يُوصَفُ وَ كَيْفَ يُوصَفُ وَ قَالَ فِي كِتَابِهِ: «مَا قَدَّرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ» فَلَا يُوصَفُ بِقَدْرِ إِلَّا كَانَ أَعْظَمَ مِنْ ذَلِكَ» (کلینی، الکافی، 467/3)

65. «وَإِنَّ النَّبِيَّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) لَا يُوصَفُ وَ كَيْفَ يُوصَفُ عَبْدٌ احْتَجَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِسَبْعٍ وَ جَعَلَ طَاعَتَهُ فِي الْأَرْضِ كَطَاعَتِي فِي السَّمَاءِ فَقَالَ: «وَمَا أَتَكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا» وَ مَنْ أَطَاعَ هَذَا فَقَدْ أَطَاعَنِي وَ مَنْ عَصَا فَقَدْ عَصَانِي وَ فَوَضَّ إِلَيْهِ وَ إِنَّا لَأُوصَفُ وَ كَيْفَ يُوصَفُ قَوْمٌ رَفَعَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرُّجْسَ» (کلینی، الکافی، 467/3)

آنان قابل ادراک نیست؛ بلکه حتی بشر، ظرفیت و تاب و توان شنیدن فضائل آنان را ندارند.⁶⁶ از همین جهت، خدای متعال، خود به معرفی عظمت منزلت آنان برای همگان پرداخته است.⁶⁷ و این معرفی از جانب خداوند سبحان، نشان‌گر و مؤید عدم امکان وصف و توانایی دیگران از درک منزلت نورانی آنان می‌باشد.⁶⁸

از صفاتی که نشان‌گر برتری ائمه معصومین (علیهم السلام) است این است که ایشان زمامداران جهان خلقت هستند و تنها وجود مقدس جسمانی ایشان سبب امنیت و آرامش و لنگرگاه ثبات و پایداری نظام آفرینش است.⁶⁹ همان‌طور که در احادیث ذکر شده «أهل بیته أمانٌ لأمتی»،⁷⁰ یا «إتی لأماناً لأهل الأرض»،⁷¹ ائمه اطهار (علیهم السلام) ارکانی هستند که مایه برقراری حیات اهل زمین و پناهگاهی امن برای در امان ماندن از تمامی بلاها هستند. به برکت وجود ایشان، زمین و نظام جهان، برخوردار از فیوضات غیبی است. در واقع بقای ظاهری و معنوی نظام هستی از جمله زمین از برکت وجود امام معصوم (علیه السلام) است.

ذکر این نکته ضروری است که همه‌ی این اوصاف کمالی برای خداوند، بالذات می‌باشد و برای ائمه معصومین (علیهم السلام) بالعرض و نسبی بوده و با عنایت خداوند متعال، در قلمرو امکان، و در محدوده مخلوق‌هاست که بی نظیر و بی همتا هستند.⁷² تمام آن‌چه ذکر شد از بلندمرتبه‌ی جایگاه امامان معصوم (علیه السلام)، عدم دسترسی عوام به منزلت ایشان (حتی در مرتبه طمع و خیال) و در نتیجه عدم امکان قیاس احدی با ایشان از مصادیق شناخت امام معصوم (علیه السلام) با خودشان است. هنگامی که انسان هنگام شناخت معصوم (علیه السلام) شبیهی برای ایشان متصور نشد و فهم و قلب او این را پذیرفت که هیچ کسی را یارای همتایی و قیاس با آن ذوات نورانی نیست، معصوم (علیه السلام) را با معصوم (علیه السلام) شناخته است.

6. معرفی انسان اکمل در قرآن

66. «يَا مَالِكُ! تَرَكَ قَدْ أَفْرَطْتَ فِي الْقَوْلِ فِي فَضْلِنَا! إِنَّهُ لَيْسَ يَقْدِرُ أَحَدٌ عَلَى صِفَةِ اللَّهِ وَ كُنْهٍ قُدْرَتِهِ وَ عَظَمَتِهِ ... فَكَذَلِكَ لَا يَقْدِرُ أَحَدٌ عَلَى صِفَةِ رَسُولِ اللَّهِ (صلى

الله عليه وآله) وَ فَضْلِنَا وَ مَا أَعْطَانَا اللَّهُ وَ مَا أَوْجَبَ مِنْ حَقُوقِنَا» (برقی، المحاسن، 1/ 143)

67. «إِلَّا عَرَفَهُمْ جَلَالَةُ أَمْرِهِمْ وَ عَظَمَ خَطَرُهُمْ وَ كَبُرَ شَأْنُهُمْ وَ تَمَامَ نُورِهِمْ وَ صِدْقَ مَقَاعِدِهِمْ وَ ثَبَاتَ مَقَامِهِمْ وَ شَرَفَ مَحَلَّتِهِمْ وَ مَنَزِلَتِهِمْ عِنْدَهُ وَ كَرَامَتَهُمْ عَلَيْهِ وَ خَاصَّتَهُمْ لَدَيْهِ وَ قُرْبَ مَنَزِلَتِهِمْ مِنْهُ» (مجلسی، زاد المعاد، 299)

68. جوادی آملی، ادب فنای مهربان، 9/ 174

69. همان، 9/ 413-414

70. طوسی، الأمالی، 259

71. مجلسی، بحار الأنوار، 181/ 53

72. جوادی آملی، سروش هدایت، 1/ 252

ممکن است این نکته به ذهن متبادر شود که خداوند در قرآن به معرفی انسان اکمل پرداخته است و از این جهت می‌توان از مسیر قرآن به چنین شناختی دست یافت. پاسخ این است که قرآن و عترت دو روی یک حقیقت هستند. همان‌طور که در حدیث ثقلین⁷³ بیان شده است. این دو گوهر گران‌بها، عدل و موازی یکدیگر قرار داده شده. قرآن و عترت دو جلوه و نمود از یک واقعیت هستند؛ با این تفاوت که ائمه معصومین (علیهم السلام)، علاوه بر اتحاد و هماهنگی که با قرآن دارند و از یکدیگر جدا و قابل تفکیک نیستند، مفسر و مبیین قرآن نیز هستند. به عبارت دیگر، با وجود این که قرآن کریم در تبیین خطوط اصلی معارف دین، کاملاً روشن است و در تمامی آیات، از نظر تفسیری مطلب مبهمی وجود ندارد؛ چرا که اگر الفاظ آیه‌ای به تنهایی نتواند مطلوب خود را بیان کند، دیگر آیات کاملاً اصل آن مطلب را روشن می‌کند؛ اما تبیین جزئیات، خصوصیات و حدود آن خطوط کلی معارف دین، با رهنمود خود قرآن،⁷⁴ بر عهده‌ی امامان معصوم (علیهم السلام) است.⁷⁵ بنابراین قرآن توصیف فی‌الجمله است و تفصیل آن در لسان خود اهل بیت است. قرآن توصیف فی‌الجمله است و تفصیل آن در لسان خود اهل بیت است. در قرآن معرفی انسان اکمل به دو صورت است: نخست آیاتی که شأن نزول آن در مقام معرفی مصداق انسان اکمل است. مانند آیات «تطهیر»،⁷⁶ «ولایت»،⁷⁷ «اطعام»⁷⁸ و دیگر آیات؛ اما دسته دوم آیاتی است که خود امامان معصوم (علیهم السلام) خود را مصداق عینی آن آیات در عالم هستی معرفی کرده‌اند و اگر نبود این شناساندن، هیچ‌کس توان فهم آن را نداشت.

در ادامه به مواردی از این احادیث که امامان معصوم (علیهم السلام) در آن به معرفی خود به‌عنوان مصداق آیات قرآن کریم پرداخته‌اند، اشاره خواهد شد.

6-1. وَجْهُ اللَّهِ

در روایات بسیاری، امامان معصوم (علیهم السلام) خود را مصداقی از وجه‌الله معرفی کرده‌اند. امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «نَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ»⁷⁹ و در وصف حضرت امام عصر (عج‌الله تعالی) گفته می‌شود: «أَيْنَ وَجْهُ اللَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ يَتَوَجَّهُ الْأَوْلِيَاءُ»⁸⁰ یا «نَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ نَتَقَلَّبُ فِي الْأَرْضِ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ وَنَحْنُ

73. «إِنِّي تَارَكْتُ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا الْقَلْبَيْنِ كِتَابُ اللَّهِ وَ أَهْلُ بَيْتِي عِزَّتِي» (کافی، 2/ 25)

74. «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» (نحل: 44) یا «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (حشر: 7)

75. جوادی آملی، تفسیر تسنیم، 1/ 73

76. «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (احزاب: 33)

77. «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (مانده: 55)

78. «وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا» (انسان: 8)

79. عروسی حویزی، تفسیر نور الثقلین، 192/5

80. مجلسی، بحارالأنوار، 107/99

عَيْنُ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ وَ يَدُهُ الْمَبْسُوطَةُ بِالرَّحْمَةِ عَلَى عِبَادِهِ»⁸¹ و دیگر روایات مشابهی که در این خصوص وجود دارد.⁸²

توضیح این که هر آنچه باقی خواهد بود «وجه الله» است. وجه الله در تمام هستی ظهور دارد؛ گاهی اطعام کردن یتیم و گاهی زکات دادن جنبه وجه الهی دارد: «إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ»،⁸³ «و ما آتیتم من زکاة تریدون وجه الله»؛⁸⁴ اما آیت اتم وجه الله، پیامبران و امامان معصوم (علیهم السلام) هستند؛ چنان که در احادیث ذکر شده است.

همچنین در روایات دیگر، عناوینی هم چون باب، لسان، وجه، عین و قلب و ... درباره تجلی کامل صفات خداوند امامان معصوم (علیهم السلام) است؛⁸⁵ بدین معنا که ایشان، آیات و جلوه‌های آشکار صفات جمال و جلال خداوند و مظهر ولایت مطلق او هستند⁸⁶ و چون خواست خداوند متعال بر زبان و اراده‌ی ایشان جاری است،⁸⁷ گفتار و اراده‌ی ائمه معصومین، (علیهم السلام) مجرای تحقق اراده‌ی خداوند متعال است.

2-6. بقیة الله

در فرهنگ قرآنی، هر موجودی که از جانب خداوند و منفعت‌بخش باشد و سبب خیر و سعادت بشر و دارای آثار و برکات ماندنی باشد، «بقیة الله» است؛ همان‌طور که در کلام حضرت شعیب (علیه السلام) به سود و ربی‌ی که از راه حلال کسب می‌شود «بقیة الله» گفته شده است؛ زیرا سود حلال، روزی نازل شده

⁸¹ کلینی، الکافی، 350/1

82. «یَهْلِك كُلُّ شَيْءٍ إِلَّا وَجْهَهُ الَّذِي يُؤْتِي مِثْلَهُ وَ نَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ الَّذِي يُؤْتِي مِثْلَهُ»، (مجلسی، بحارالانوار، 5/4) یا «نَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ الَّذِي لَا يَهْلِكُ»، (همان، 24/201) یا «دِينُهُ وَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ دِينَ اللَّهِ وَ وَجْهَهُ وَ عَيْنُهُ فِي عِبَادِهِ، وَ لِسَانُهُ الَّذِي يُنْطَلِقُ بِهِ، وَ يَدُهُ عَلَى خَلْقِهِ، وَ نَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ الَّذِي يُؤْتِي مِثْلَهُ»، (همان، 197/24) یا «سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ. قَالَ: نَحْنُ وَ اللَّهِ وَجْهُهُ الَّذِي قَالَ وَ لَنْ يَهْلِكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ أَتَى اللَّهَ بِمَا أَمَرَ بِهِ مِنْ طَاعَتِنَا وَ مُؤَلَاتِنَا» (همان، 200/24) یا «عَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ فِي قَوْلِهِ: «فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَسَبِّحُوا وَجْهَ اللَّهِ. قَالَ: عَلَيَّ» (همان، 39، 88) یا «عَنِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ اللَّهَ ... أَجْزَى فِعْلٍ بِغَضِّ الْأَشْيَاءِ عَلَى أَيْدِي مَنْ إِصْطَفَى مِنْ أَمَنَاتِهِ ... هُمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ هُمْ وَجْهُ اللَّهِ الَّذِي قَالَ: «فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَسَبِّحُوا وَجْهَ اللَّهِ»» (همان، 90، 118).

⁸³ انسان: 9

⁸⁴ روم: 39

85. «نَحْنُ حُجَّةُ اللَّهِ فِي عِبَادِهِ وَ شُهَدَاؤُهُ عَلَى خَلْقِهِ وَ أَمَنَاتُهُ عَلَى وَحْيِهِ وَ خُرَّانُهُ عَلَى عِلْمِهِ وَ وَجْهَهُ الَّذِي يُؤْتِي مِثْلَهُ وَ عَيْنُهُ فِي بَرِيَّتِهِ وَ لِسَانُهُ النَّاطِقُ وَ قَلْبُهُ السَّوَاعِي وَ بَابُهُ الَّذِي يَنْدَلُ عَلَيْهِ وَ نَحْنُ الْعَامِلُونَ بِأَمْرِهِ وَ الدَّاعُونَ إِلَى سَبِيلِهِ» (شیخ صدوق، التوحید، 152) یا «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَنَا فَأَحْسَنَ خَلْقَنَا وَ صَوَّرَنَا فَأَحْسَنَ صُورَتَنَا وَ جَعَلَنَا عَيْنَهُ فِي عِبَادِهِ وَ لِسَانَهُ النَّاطِقُ فِي خَلْقِهِ وَ يَدَهُ الْمَبْسُوطَةَ عَلَى عِبَادِهِ بِالرَّأْفَةِ وَ الرَّحْمَةِ الَّذِي يُؤْتِي مِثْلَهُ وَ بَابَهُ الَّذِي يَنْدَلُ عَلَيْهِ وَ خُرَّانَهُ فِي سَمَائِهِ وَ أَرْضِهِ بِنَا أَتَمَرَتِ الْأَشْجَارُ وَ ابْتَعَتِ السَّمَاءُ وَ جَزَتِ الْأَنْهَارُ وَ بِنَا أُنْزِلَ غَيْثُ السَّمَاءِ وَ نَبَتْ عُشْبُ الْأَرْضِ وَ بَعَادَتَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَ لَوْ لَا نَحْنُ مَا عُبِدَ اللَّهُ» (مجلسی، بحارالانوار، 197/24) یا «الْإِمَامُ كَلِمَةُ اللَّهِ وَ حُجَّةُ اللَّهِ وَ وَجْهُ اللَّهِ وَ نُورُ اللَّهِ وَ حِجَابُ اللَّهِ وَ آيَةُ اللَّهِ ...» (همان، 169/25)

⁸⁶ جواد آملی، ادب فای مرقیان، 402/9

87. «امام مجتبی (علیه السلام) فرمودند: مَا أَرَدْتُ بِهِ إِلَّا مَا أَرَادَ اللَّهُ» (طبرسی، الإحتجاج، 282/1)

از طرف پروردگار و منشأ خیرات و برکات برای بشر و سبب تأمین سعادت وی است و با توجه به انتسابش به ماورای طبیعت و بهره‌ای که از «وجه الله» دارد، می‌تواند مظهری از «هو الباقی» باشد. بنابراین، هر آن-چه که «وجه الله» باشد، مظهر «الباقی» بوده و بقیة الله خواهد بود. این در حالی است که موجود محدود به عالم طبیعت و بی‌بهره از انتساب به پروردگار، با نابودی عالم ماده نابود می‌شود؛ زیرا فقط حریم خداوند متعال، مصون از زوال، تغییر و تبدیل است.⁸⁸ قرآن کریم بقا را مخصوص «وجه الله» می‌داند و ما سوای آن را فنا و زوال‌پذیر می‌داند.⁸⁹

در این آیات، بقا صفت «وجه الله» و «ما عند الله» است، از این‌رو، هرچه به خداوند منتسب شود، باقی خواهد بود؛ مانند اعمال مخلصانه‌ای که فقط به نیت رضایت خداوند انجام می‌شود، امکان رسیدن به مقام «عند الله» و «وجه الله» را دارد. در نتیجه می‌تواند با حضور در عالم قیامت، سبب رسیدن منفعت به عامل خود شود؛ ولی اعمالی که با نیت دیگری انجام می‌شود، زایل و ضایع می‌شود و سودی برای عامل خود ندارد. امامان معصوم (علیهم السلام) که تمام اعمال ایشان تنها برای جلب رضایت خداوند است و همان‌طور که پیش‌تر ذکر شد، نه تنها اعمالشان، بلکه گوهر ذاتشان مظهر «وجه الله» هستند و هر چیز که «وجه الله» باشد، مظهر مقام «الباقی» است. بدین ترتیب، امامان معصوم (علیهم السلام) مظهر تام اسم مبارک «الباقی» و مصداق کامل بقیة الله هستند. یکی از القاب پرافتخار حضرت صاحب الزمان (علیه السلام)، «بقیة الله» است. بر اساس روایات، نخستین کلام ایشان پس از ظهور «أَنَا بَقِيَّةُ اللَّهِ وَ حُجَّتُهُ وَ خَلِيفَتُهُ عَلَيْكُمْ» است.⁹⁰ در مورد سایر ائمه معصومین (علیهم السلام) نیز همین-طور، امام باقر (علیه السلام) هنگام بازگشت از سفر اسارت‌گونه شام به سوی مدینه، در بین راه برفراز کوهی رفتند و خطاب به اهالی شهر خود را «بقیة الله» خواندند.⁹¹ حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) نیز هنگام ولادت فرزندشان، حضرت رضا (علیه السلام) را بقیة الله در روی زمین خواندند.⁹² سَرَّ عَلَم شدن لقب بقیة الله برای حضرت صاحب الزمان (علیه السلام) ویژگی‌هایی است که ایشان و قیامشان دارد و ناشی از برکاتی است که آن قیام عدالت گستر در پی دارد.⁹³

88. «ما عندكم ينفد و ما عند الله باق» (نحل: 69)

89. «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ، وَ يَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ» (رحمن: 26) و «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» (قصص: 88)

90. «فَإِذَا خَرَجَ أَسْنَدُ ظَهْرِهِ إِلَى الْكَعْبَةِ وَ اجْتَمَعَ إِلَيْهِ ثَلَاثُمِائَةٍ وَ ثَلَاثَةُ عَشَرَ رَجُلًا وَ أَوَّلُ مَا يَنْطَلِقُ بِهِ هَذِهِ الْآيَةُ: بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ثُمَّ يَقُولُ أَنَا بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ خَلِيفَتُهُ وَ حُجَّتُهُ عَلَيْكُمْ، فَلَا يُسَلِّمُ عَلَيْهِ مُسْلِمٌ إِلَّا قَالَ: أَلَسَ لَكَ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ» (عروسی حویزی، تفسیر نور الثقلین، 392/2)

91. «وإلى مدین آخاهم شعبياً قال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من إله غیره... بقیة الله خیر لکم إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» آن گاه دست بر سینه مبارک خود نهاد و با صدای بلند فرمود: «أنا والله بقیة الله، أنا والله بقیة الله» (مجلسی، بحار الأنوار، 317/46)

92. عروسی حویزی، تفسیر نور الثقلین، 391/2

93. جوادی آملی، ادب فنای مهربان، 63/3

3-6. مصادیق بر و نیکی

ائمه معصومین (علیهم السلام) دارای تمامی کمال‌های علمی و عملی و دشمنان ایشان فاقد کمال‌های الهی و انسانی هستند. البته آنچه در روایات، تطبیق خیر بر ائمه معصومین (علیهم السلام) و تطبیق شر بر دشمنان آنان وارد شده از قبیل بیان مصداق است نه تعیین. چنانچه مصداق دیگری از خیر و فضیلت پیدا شود که در احادیث یاد شده نیامده باشد، طبق اصل مدوّن پیشین قابل تطبیق بر سنت و سیرت ائمه معصومین (علیهم السلام) است و اگر مصداق دیگری از شر و رذالت پیدا شود که در روایات مزبور نیامده باشد، طبق همان اصل، قابل انطباق بر معاندین و دشمنان آنان خواهد بود.⁹⁴ تأکید آیات و روایات، بر وجوب اطاعت از ائمه معصومین (علیهم السلام) برای آن است که سعادت و نجات، فقط در تسلیم و اطاعت مطلق از امامان معصوم (علیهم السلام) است؛ چراکه تمام قامت دین در وجود ائمه معصومین (علیهم السلام) ظهور یافته و ولایت آنان کلید همه اصول و فروع دین است؛ به‌صورتی که اگر نورانیت‌های پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و جانشینان معصوم (علیهم السلام) ایشان نبودند، نه از اعتقادات اصلی و نه احکام و فروع دین برای ما خبری نبود؛ به همان دلیل در روایات، مراد از هر خیر و نیکی از جمله توحید، نماز، روزه، زکات، حج و ... وجود مقدس چهارده معصوم (علیهم السلام) دانسته شده و نیز ریشه هر شری و هر زشتی و بدکاری‌ای، مانند: دروغ، بخل، ربا و ... دشمنان و مخالفان ایشان هستند.⁹⁵

4-6. صراط مستقیم

روایات بسیاری، ائمه معصومین را مصداق صراط مستقیم معرفی کرده‌اند. البته، گاه همه امامان (علیهم السلام)، نمادهای «صراط مستقیم» نامیده شده‌اند: «نَحْنُ أَبْوَابُ اللَّهِ وَ نَحْنُ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ»،⁹⁶ یا «نَحْنُ الطَّرِيقُ الْوَاضِحُ وَالصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ»⁹⁷ و گاه امیرمؤمنان (علیه السلام) مصداق اتم «صراط مستقیم» خوانده شده است: «يَا عَلِيُّ ... وَأَنْتَ الطَّرِيقُ الْوَاضِحُ وَأَنْتَ الصِّرَاطُ

⁹⁴. جوادی آملی، منزلت عقل، 228.

⁹⁵. «نَحْنُ أَصْلُ كُلِّ خَيْرٍ، وَ مِنْ فُرُوعِنَا كُلُّ بِرٍّ، فَمِنْ الْبِرِّ: التَّوْحِيدُ، وَ الصَّلَاةُ، وَ الصَّيَامُ وَ كَظْمُ الْغَيْظِ، وَ الْعَفْوُ عَنِ الْمُسِيءِ، وَ زَحْمَةُ الْفَقِيرِ، وَ تَعَهُدُ الْجَارِ، وَ الْإِفْرَاقُ بِالْفَضْلِ لِأَهْلِهِ. وَ عَدُونَا أَصْلُ كُلِّ شَرٍّ، وَ مِنْ فُرُوعِهِمْ كُلُّ قَبِيحٍ وَ فَاحِشَةٍ، فَمِنْهُمْ الْكُذْبُ، وَ الْبُخْلُ، وَ النَّمِيَّةُ، وَ الْقَطِيعَةُ، وَ أَكْلُ الرِّبَا، وَ أَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ بِغَيْرِ حَقِّهِ، وَ تَعَدْيُ الْحُدُودِ الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ، وَ زَكُوبُ الْفَوَاحِشِ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَنَ، وَ الزُّنَا، وَ السَّرْقَةُ، وَ كُلُّ مَا وَافَقَ ذَلِكَ مِنَ الْقَبِيحِ. فَكَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ مَعَنَا وَ هُوَ مُتَعَلِّقٌ بِفُرُوعِ غَيْرِنَا» (کلینی، الکافی، 553/15) یا «باسنده الی الفضل بن شاذان، عن داود بن كثير قال: قُلْتُ لابي عبد الله عليه السلام: أَنْتُمْ الصَّلَاةُ فِي كِتَابِ عَزَّ وَجَلَّ وَ أَنْتُمْ الرِّكَاءُ وَ أَنْتُمْ الْحَجُّ؟ فَقَالَ: يَا دَاوُدَ، نَحْنُ الصَّلَاةُ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ نَحْنُ الرِّكَاءُ وَ نَحْنُ الصَّيَامُ وَ نَحْنُ الْحَجُّ وَ نَحْنُ الشَّهْرُ الْحَرَامُ وَ نَحْنُ الْبَيْتُ الْحَرَامُ وَ نَحْنُ كَنْبَةُ اللَّهِ وَ نَحْنُ قِبْلَةُ اللَّهِ وَ نَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَنَمَّ وَجْهُ اللَّهِ وَ نَحْنُ الْآيَاتُ، وَ نَحْنُ الْيَتِيمَاتُ، وَ عَدُونَا فِي كِتَابِ اللَّهِ: الْفَحْشَاءُ وَ الْمُنْكَرُ وَ الْبَغْيُ، وَ الْحَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ، وَ الْأَنْصَابُ وَ الْأَرْلَامُ، وَ الْأَصْنَامُ وَ الْأَوْثَانُ، وَ الْحَبْتُ وَ الطَّاعُوتُ، وَ الْمَنِيَّةُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِنْزِيرِ» (مجلسی، بحار الأنوار، 24، 303)

⁹⁶. عروسی حویزی، تفسیر نور الثقلین، 22/1.

⁹⁷. دیلمی، إرشاد القلوب، 320/2.

المُسْتَقِيم»،⁹⁸ یا «یا عَلِيُّ... أَنْتَ الطَّرِيقُ إِلَى اللَّهِ وَأَنْتَ النَّبِيُّ الْعَظِيمُ وَأَنْتَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ».⁹⁹ خود آن حضرت نیز وجود نازنینش را «صراط مستقیم» خوانده است: «أَنَا صِرَاطُ اللَّهِ الْمُسْتَقِيمُ وَعُرْوَتُهُ الْوُثْقَى الَّتِي لَا انْفِصَامَ لَهَا»¹⁰⁰ و دیگر روایات.¹⁰¹

امام صادق (علیه السلام) در پاسخ مفصل بن عمر که از معنای صراط پرسیده بود، فرمود: صراط [مستقیم] همان راه معرفت به سوی خداست که به صراط در دنیا و صراط در آخرت تقسیم می شود. صراط در دنیا همان امام واجب اطاعه و صراط آخرت، پلی است که از دوزخ عبور می کند. این دو صراط در طول یکدیگر است.¹⁰² در واقع، صراط آخرت، باطن صراط دنیا است. هر کس صراط دنیا (امام واجب اطاعه) را بشناسد و از او تبعیت کند، از صراط آخرت به آسانی عبور خواهد کرد؛ اما کسی که در این شناخت یا پیروی کوتاهی کند، پایش بر صراط قیامت استوار نخواهد بود و در جهنم واژگون خواهد شد. در زیارت جامعه کبیره در عبارت «أَنْتُمْ الصِّرَاطُ الْأَقْوَمُ»؛ معرفه و مفرد بودن خبر، نشانگر انحصارش در مبتداست؛ یعنی فقط شما راه استوارید که با توجه به آیات و روایات دیگر و استفاده از صفت تفضیلی که تفاوت مراتب در مصادیق متعدّد را می رساند، بیانگر حصر نسبی خواهد بود. همچنین در قسمت دیگر این زیارت، از «بَابُ الْمَبْتَلَى» بودن امامان معصوم (علیهم السلام) ذکر شده. مراد از باب بودن ایشان، ملاک بودن وجود مقدس ائمه معصومین (علیهم السلام) در سنجش ایمان آدمی و رسیدن به سعادت ابدی و قرب خداوند است؛ زیرا آنان تنها دروازه های ورود به بارگاه خداوند و صراط مستقیم حق هستند.¹⁰³ «بَابُ الْمَبْتَلَى» بودن امامان معصوم (علیهم السلام) نشانگر تاثیر بی مانند آنان در رسیدن انسان ها به سرمنزله هدایت و نجات است،¹⁰⁴ همان طور که در روایات دیگر، این مسئله ذکر و تأکید شده است. امیرالمؤمنین (علیه السلام) قبول ولایت امامان معصوم (علیهم السلام) را نماد عینی باب الله و رویگردانی از آنان را

⁹⁸. شیخ صدوق، الأمالی، 383

⁹⁹. شیخ صدوق، عیون أخبار، 9/1

¹⁰⁰. شیخ مفید، تصحیح اعتقادات، 108

¹⁰¹. وَالصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، (کلینی، الکافی، 2/ 416) یا «وَعَلِيُّ هُوَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ»، یا (عروسی حویزی، تفسیر نور الثقلین، 4/ 591) یا «الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ»، (شیخ صدوق، معانی الأخبار، 32/1)

¹⁰². «سَأَلْتُ أَبَاعَبْدَ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَام) عَنِ الصِّرَاطِ؛ فَقَالَ: هُوَ الطَّرِيقُ إِلَى مَعْرِفَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَهُمَا صِرَاطَانِ: صِرَاطٌ فِي الدُّنْيَا وَصِرَاطٌ فِي الْآخِرَةِ وَأَمَّا الصِّرَاطُ الَّذِي فِي الدُّنْيَا فَهُوَ الْإِمَامُ الْمُفْتَرَضُ الطَّاعَةُ؛ مَنْ عَرَفَهُ فِي الدُّنْيَا وَاقْتَدَى بِهِدَاهُ، مَرَّ عَلَى الصِّرَاطِ الَّذِي هُوَ جِسْرُ جَهَنَّمَ فِي الْآخِرَةِ وَمَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ فِي الدُّنْيَا، زَلَّتْ قَدَمُهُ عَنِ الصِّرَاطِ فِي الْآخِرَةِ فَتَرَدَّى فِي نَارِ جَهَنَّمَ»، (همان)

¹⁰³. «نَحْنُ أَبْوَابُ اللَّهِ وَنَحْنُ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ» (عروسی حویزی، تفسیر نور الثقلین، 22/1) و «نَحْنُ الطَّرِيقُ الْوَاضِحُ وَالصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ إِلَى اللَّهِ» (دیلمی،

إرشاد القلوب، 320/2)

¹⁰⁴. جواد آملی، ادب فای مقربان، 124/8

خروج از صراط حق و سقوط به پرتگاه جهنم می‌داند.¹⁰⁵

5-6. نعیم و نعمت

در قرآن کریم، هر جا از «نعمت» به شکل مطلق یاد شده و مقید به قید خاصی نباشد، مراد از آن نعمت «ولایت» است، به عنوان مثال اِکمال دین و اِتمام نعمت در آیه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي»،¹⁰⁶ نعمتی جز ولایت نیست؛ یا در تفسر آیه شریفه «ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ»،¹⁰⁷ حضرت امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: ما از مصادیق این نعیم هستیم.¹⁰⁸ در برخی روایات آمده است که خداوند برتر از آن است که از شما درباره آب و نان سؤال کند، بلکه از ولایت می‌پرسد.¹⁰⁹ در واقع، ولایت نعمتی است که با وجود آن، دیگر نعمت‌ها در جایگاه خود می‌نشینند و بدون آن، به نعمت مبدل می‌شود.¹¹⁰ هم چنین نعمتی که در آیه شریفه «يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا» پس از شناختن آن، آن را انکار کردند و به آن کافر شدند، نعمت امامت و ولایت امامان معصوم (علیهم السلام) است.¹¹¹

6-6. عهد خدا

در روایات بسیاری، مراد از این عهد، ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و دیگر معصومین (علیهم السلام) ذکر شده است: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: «أَوْفُوا بِعَهْدِي»، قَالَ: بَوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ»¹¹² یا «قَالَ الصَّادِق (عَلَيْهِ السَّلَامُ): نَحْنُ عَهْدُ اللَّهِ فَمَنْ وَفَى بِعَهْدِنَا فَقَدْ وَفَى بِعَهْدِ اللَّهِ وَمَنْ خَفَرَهَا فَقَدْ خَفَرَ ذِمَّةَ اللَّهِ وَ عَهْدَهُ».¹¹³ بنابراین بارزترین مصداق عهد، ولایت و امامت است که از آن در داستان حضرت ابراهیم به عنوان «عهد» ذکر شده است: «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»؛ این عهد همان عهد ولایت و امامت است که در ذریه عادل و مُحسن حضرت ابراهیم ادامه یافته است. بنابراین، قبول ولایت امامان معصوم (علیهم السلام) و التزام عملی به تَوَلَّى معارف

105. «أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَوْ شَاءَ عَرَفَ لِلنَّاسِ نَفْسَهُ حَتَّى يَعْرِفُوهُ وَحَدَّهُ وَ يَأْتُوهُ مِنْ بَابِهِ وَ لَكِنَّهُ جَعَلَنَا أَبْوَابَهُ وَ صِرَاطَهُ وَ بَابَهُ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ فَقَالَ فَيَمْنُ عَدَلٌ عَنْ وَلَائِنَا وَ فَضَّلَ عَلَيْنَا غَيْرَنَا فَإِنَّهُمْ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَاجُونَ» (طبرسی، الاحتجاج، 1/ 228)

106. مانده: 3

107. نکات: 8

108. «نَحْنُ مِنَ النَّعِيمِ» یا «نَحْنُ النَّعِيمِ»، (مجلسی، بحارالانوار، 57/ 24)

109. «إِنَّ اللَّهَ أَكْرَمُ مِنْ أَنْ يُشَالَ مُؤْمِنًا عَنْ أَكْلِهِ وَ شُرْبِهِ»، (فیض کاشانی، التفسیر الصافی، 5/ 371)

110. جواد آملی، تفسیر تسنیم، 1/ 531

111. «فِي تَفْسِيرِ قَوْلِهِ: «يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا» قَالَ نِعْمَةُ اللَّهِ هُمْ الْأَنْعُمَةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ الدَّلِيلُ عَلَى أَنَّ الْأَنْعُمَةَ نِعْمَةُ اللَّهِ قَوْلُ اللَّهِ: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا»، قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَحْنُ وَ اللَّهُ نِعْمَةُ اللَّهِ الَّتِي أَنْعَمَ بِهَا عَلَى عِبَادِهِ وَ بِنَا قَارَ مِنْ قَارٍ»، (نحل: 83، ابراهیم: 28 و مجلسی، بحارالانوار، 24، 51) یا «حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) فِي قَوْلِهِ: «يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا» قَالَ: يَعْرِفُونَ يَعْنِي وَلَايَةَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ

«وَ أَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ» بِالْوَلَايَةِ»، (کلینی، الکافی، 2/ 401 و 402)

112. عروسی حویزی، تفسیر نور الثقلین، 1، 72

113. همان، 73

آنان و تبری از مکتب و زعامت دیگران، وفای به عهد خداوند متعال ست که زمینه وفای الهی به عهد خود را می‌شود.¹¹⁴

نتیجه

همچنان که در تبیین دستاوردهای تفسیر انسان به انسان مطرح شد، تمامی معیارهای ارائه شده در این نظریه برای شناخت و تفسیر انسان، در نهایت منجر به معیار بودن انسان معصوم یا «انسان محکم بالاصاله» بازمی‌گردد. به تعبیر دیگر، اگر تفسیر و شناخت انسان، به وجود خود انسان امکان‌پذیر است، انسان‌های اکمل و محکم بالاصاله که مرجع شناخت و تفسیر سایرین هستند، به حکم باطل بودن دور و تسلسل به واسطه خود قابل شناخت و معرفی هستند.

لازم به ذکر است که این نظریه با نظریه مرسوم در خصوص شناخت امام معصوم (علیه السلام) مبنی بر معرفی انسان معصوم توسط خداوند منافاتی ندارد؛ بلکه به نوعی بسط و تکمیل آن است. بر اساس این نظریه، با توجه به این که تقلین یعنی قرآن و عترت، دو وجه یک حقیقت واحد هستند، تفصیل آن چه در کلام وحی در خصوص ویژگی‌های کامل‌ترین انسان‌ها مطرح شده است، تنها از مسیر وجودی خود آنان امکان‌پذیر است.

مروری بر دلایل عقلی و نیز شواهد روایی مطرح شده نیز ما را به ضرورت شناخت امام معصوم علیه اسلام به خودش رهنمون می‌سازد. ویژگی‌هایی چون کامل‌ترین تجلی الهی بودن، قابل قیاس نبودن احدی از انسان‌ها با وجود مبارک این ذوات مقدس و از همه مهم‌تر تبعیت حق از وجود آنان، امکان هرگونه شناخت کاملی را به واسطه غیر از خودشان، منتفی بلکه محال می‌سازد. بر این اساس، می‌توان گفت که نظریه شناخت انسان معصوم به خودش به نوعی مکمل نظریه تفسیر انسان به انسان است. به عبارت دیگر اگر در تفسیر انسان به انسان، مرجعیت همه شناخت‌ها به وجود انسان اکمل یا محکم بالاصاله بازمی‌گردد، باید شناخت انسان کامل به چیزی جز خود او میسر نباشد تا مانع از دور و تسلسل شود.

منابع

قرآن کریم

ابن ابی جمهور الاحسانی، محمد بن علی بن ابراهیم. عوالي اللئالی العزیزة فی الاحادیث الدینیة، محقق العراقي، مجتبی، قم: مطبعة سید الشهداء، 1405 ق.

- ابن طاووس، علی بن موسی. إقبال الأعمال، تهران: دار الکتب الإسلامية، ۱۴۰۹ق.
- ابن عبد الوهاب، الشیخ حسین. عیون المعجزات، قم: مکتبة الداوری، بی تا.
- امینی نجفی، عبد الحسین. الغدير، بی جا: بی نا، بی تا.
- برقی، احمد بن محمد بن خالد. المحاسن، محقق: محدث، جلال الدین، قم: دار الکتب الإسلامية، ۱۳۷۱ق.
- تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد. غرر الحکم و درر الکلم، محقق: رجائی، سید مهدی، قم: دار الکتب الاسلامی، ۱۴۱۰ق.
- جوادی آملی، عبدالله. سروش هدایت جلد ۱، محقق: رحیمیان، عباس، قم: نشر اسراء، ۱۳۸۱.
- _____ بنیان مرصوص امام خمینی (ره)، محقق: شاهجوئی، محمد امین، قم: نشر اسراء، ۱۳۸۴.
- _____ تبیین براهین اثبات خدا (تعالی شأنه)، محقق: پارسانیا، حمید، قم: نشر اسراء، ۱۳۸۴.
- _____ سرچشمه اندیشه جلد ۲ محقق: رحیمیان، عباس، قم: نشر اسراء، ۱۳۸۵.
- _____ ادب فنای مقربان جلد ۳، محقق: صفایی، محمد، قم: نشر اسراء، ۱۳۸۸.
- _____ ادب فنای مقربان جلد ۶، محقق: صفایی، محمد، قم: نشر اسراء، ۱۳۸۸.
- _____ تفسیر تسنیم ج ۱، محقق: اسلامی، علی، قم: نشر اسراء، ۱۳۸۸.
- _____ جرعه ای از صهبای حج، محقق: واعظی، محمدی، حسن، قم: نشر اسراء، ۱۳۸۸.
- _____ انتظار بشر از دین، محقق: مصطفی پور، محمدرضا، قم: نشر اسراء، ۱۳۸۹.
- _____ امام مهدی (عج) موجود موعود، محقق: مخبر، محمدحسن، قم: نشر اسراء، ۱۳۸۹.
- _____ تفسیر انسان به انسان، محقق: الهی زاده، محمدحسین، قم: نشر اسراء، ۱۳۸۹.
- _____ تفسیر تسنیم جلد ۴، محقق: قدسی، احمد، قم: نشر اسراء، ۱۳۸۹.
- _____ حیات عارفانه، محقق: اسلامی، علی، قم: نشر اسراء، ۱۳۸۹.
- _____ منزلت عقل در هندسه معرفت دینی، محقق: واعظی، احمد، قم: نشر اسراء، ۱۳۸۹.
- _____ ادب فنای مقربان جلد ۸، محققان: حیدری فرد، مجید و ابراهیمی، احسان، قم: نشر اسراء، ۱۳۹۱.
- _____ ادب فنای مقربان جلد ۹، محققان: صمدی، قنبرعلی و ابراهیمی، احسان، قم: نشر اسراء، ۱۳۹۳.
- _____ تحریر رساله جلد ۲، محقق: فتحیه، عباس، قم: نشر اسراء، ۱۳۹۳.
- _____ تفسیر تسنیم جلد ۲۶، محققان: اشرفی، حسین، ایوبی، حیدرعلی و عیسی زاده، ولی الله، قم: نشر اسراء، ۱۳۹۴.
- حر عاملی، شیخ محمد بن الحسن. وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، محقق: ربانی شیرازی، عبد الرحیم،

بیروت: دار الاحیاء التراث العربی، بی تا.

دیلمی، حسن بن محمد. إرشاد القلوب المنجی من عمل به من أليم العقاب، محقق: میلانی، سید هاشم، ایران: دار الاسوه للطباعة و النشر، بی تا.

سید رضی، ابوالحسن محمد الرضی بن الحسن الموسوی. نهج البلاغه، محقق: دکتور صبحی صالح، لبنان: دار الكتاب اللبناني، بی تا.

شیخ صدوق؛ القمی، أبي جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه. التوحيد، محقق: حسینی طهرانی، سید هاشم، بی جا: جماعة المدرّسين في الحوزة العلمية، بی تا.

_____ . معانی الأخبار، مصحح: غفاری، علی

اکبر، بیروت: دار المعرفة، بی تا.

_____ . الأمالی، قم: مؤسسة البعثة، 1417ق.

_____ . عیون أخبار الرضا (علیه السلام)،

مصحح: اعلمی، شیخ حسین، بیروت: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، 1404ق.

شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان. الجمل، بی جا: بی نا، بی تا.

_____ . تصحیح اعتقادات الإمامیة، محقق: درگاهی، حسین، قم: کنگره شیخ

مفید، 1414ق.

صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم. الحکمة المتعالیة فی الاسفار القلیة الاربعة، بیروت: دار إحياء التراث العربی، 1981م.

صفا قمی، محمد بن حسن. بصائر الدرجات الكبرى فی فضائل آل محمد (ص)، مصحح: کوجه باغی، حاج میرزا محسن، تهران: منشورات الاعلمی، 1404ق.

طباطبایی، سید محمد حسین. المیزان فی تفسیر القرآن، بی جا: منشورات اسماعیلیان، بی تا.

طبرسی؛ أبو منصور، احمد بن علی. الإحتجاج علی أهل اللجاج، مصحح: خراسان، محمد باقر، مشهد: نشر مرتضی، 1403ق.

طوسی، محمد بن حسن. الأمالی، مصحح: مؤسسه البعثة، قم: دار الثقافة، 1414ق.

عروسی حویزی. شیخ عبد علی، تفسیر نور الثقلین، محقق: رسولی محلاتی، سید هاشم، قم: اسماعیلیان، 1415ق.

فیض کاشانی، محمد محسن. التفسیر الصافی، طهران: مکتبة الصدر، 1416ق.

کلینی، محمد بن یعقوب. الکافی، محقق: الدرایتی، محمد حسین، قم: دارالحديث، 1387.

مجلسی، محمد تقی. زاد المعاد - مفتاح الجنان، بیروت: المؤسسة الاعلی للمطبوعات، بی تا.

بحارالأنوار، محقق: المیانجی، السید ابراهیم و البهبودی، محمد الباقر، بی‌جا: دارالاحیاء التراث، ۱۴۰۳ق.

محدث نوری، حسین بن محمدتقی. مستدرک الوسائل، بیروت: مؤسسه آل بیت (علیهم السلام) دار الاحیاء التراث، 1408ق.

مرعشی، قاضی نورالله. إحقاق الحق و أزهاق الباطل، قم: مکتبه آیه الله مرعشی نجفی، 1409ق.
میرجلیلی، محمد. مقاله تحلیلی بر دیدگاه تفسیری قرآن به قرآن علامه طباطبائی، مجله کتاب قیم، ش 7 (1391): 53-82.

Transliterated Bibliography

Qurān-i Karīm.

Amīnī Najafī, ‘Abd al-Ḥusayn. *al-Ghadir*. s.l. s.n. s.d.

‘Arūsī Ḥūwayzī, Shaykh ‘Abd ‘Alī. *Tafsīr Nūr al-Thaqalayn*. researched by Sayyid Ḥāshim Rasūlī Maḥalātī. Qum: Ismā‘īlīyān. 1994/1415.

Barqī, Aḥmad ibn Muḥammad ibn Khālīd. *al-Maḥāsīn*. researched by Jalāl al-Dīn Muḥaddith. Qum: Dār al-Kutub al-Islāmīyya, 1952/1371.

Daylamī, Ḥasan ibn Muḥammad, *Irshād al-Qulūb al-Munjī min ‘Amūla bihi min Alīm al-‘Iqāb*. researched by Sayyid Ḥāshim Mīlānī, Irān: Dār al-Usvih li-l-Ṭabā‘a va al-Nashr. S.d.

Fayḍ Kāshānī, Muḥammad Muḥsin. *Tafsīr al-Ṣāfi*. Tehran: Maktaba al-Ṣadr. 1995/1416.

Ḥurr ‘Amulī, Shaykh Muḥammad ibn al-Ḥasan. *Wasā’il al-Shi‘a ilā Taḥṣīl Masā’il al-Sharī‘a*. researched by ‘Abd al-Raḥīm Rabānī Shīrāzī, Beirut: Dār Ihya’ al-Tūrāth al-‘Arabī, s.d.

Ibn ‘Abd al-Wahāb, al-Shaykh Ḥusayn. *Uyūn al-Mu‘jizāt*. Qum: Maktaba al-Dāwarī, s.d.

Ibn Abī Jumhūr; al-Aḥsā‘ī, Muḥammad ibn ‘Alī ibn Ibrāhīm. *Awālī al-Lā‘ālī al-‘Azīziyah fi Ahādīth al-Dīniyah*. researched by Muḥtabā al-‘Irāqī, Qum: Maṭba‘a Sayyid al-Shuhadā, 1985/1405.

Ibn Ṭāwūs, ‘Alī ibn Mūsā. *Iqbāl al-‘Amāl*. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmīyya, 1989/1409.

Javādī Āmulī, ‘Abd Allāh. *Adab Fanā-yi Muqarabān*. Vol. 9, researched by Qanbar ‘Alī Ṣamadī va Iḥsān Ibrāhīmī, Qum: Nashr Asrā’, 2015/1393.

Javādī Āmulī, ‘Abd Allāh. *Adab Fanā-yi Muqarabān*. vol. 3, researched by Muḥammad Ṣafā‘ī, Qum: Nashr Asrā’, 2010/1388.

Javādī Āmulī, ‘Abd Allāh. *Adab Fanā-yi Muqarabān*. vol. 6, researched by Muḥammad Ṣafā‘ī, Qum: Nashr

Asrā', 2010/1388.

Javādī Āmūlī, 'Abd Allāh. *Adab Fanā-yi Muqarabān*. Vol. 8, researched by Majīd Hydarīfard, Iḥsān Ibrāhīmī, Qum: Nashr Asrā', 2012/1391.

Javādī Āmūlī, 'Abd Allāh. *Bunyān-i Marṣūṣ Imām Khumaynī*. researched by Muḥammad Amīn Shāhju'ī, Qum: Nashr Asrā', 2006/1384.

Javādī Āmūlī, 'Abd Allāh. *Ḥayāt 'Ārifānīh*. researched by 'Alī Islāmī, Qum: Nashr Asrā', 2011/1389.

Javādī Āmūlī, 'Abd Allāh. *Imām Maḥdī(AS) Mawjūd Maw'ūd*. researched by Muḥammad Ḥasan Mukhbīr, Qum: Nashr Asrā', 2011/1389.

Javādī Āmūlī, 'Abd Allāh. *Intizār Bashār az Dīn*. researched by Muḥammad Riḍā Muṣṭafāpūr, Qum: Nashr Asrā', 2011/1389.

Javādī Āmūlī, 'Abd Allāh. *Jur'ih-i az Ṣahbā-yi Ḥajj*. researched by Ḥasan Vā'izī Muḥammadi, Qum: Nashr Asrā', 2010/1388.

Javādī Āmūlī, 'Abd Allāh. *Manzilat 'Aql dar Hindisih Ma'rifat Dīnī*, researched by Aḥmad Vā'izī, Qum: Nashr Asrā', 2011/1389.

Javādī Āmūlī, 'Abd Allāh. *Sarchashmah Andishih*. vol. 2, researched by 'Abbās Raḥīmīyān, Qum: Nashr Asrā', 2007/1385.

Javādī Āmūlī, 'Abd Allāh. *Shurūsh Hidāyat*. Vol. 1, researched by 'Abbās Raḥīmīyān, Qum: Nashr Asrā', 2003/1381.

Javādī Āmūlī, 'Abd Allāh. *Tabyīn Barāhīn Isbāt Khudā (Ta'ālā Sha'nuhu)*. researched by Ḥamid Pārsāniyā, Qum: Nashr Asrā', 2006/1384.

Javādī Āmūlī, 'Abd Allāh. *Tafsīr Insān bi Insān*. researched by Muḥammad Ḥusayn Ilāhīzādīh, Qum: Nashr Asrā', 2011/1389.

Javādī Āmūlī, 'Abd Allāh. *Tafsīr Tasnīm*. Vol. 26, researched by Ḥusayn Ashrafi; Hydar 'Alī Ayūbī; Valī Allāh 'Isāzādīh, Qum: Nashr Asrā', 2016/1394.

Javādī Āmūlī, 'Abd Allāh. *Tafsīr Tasnīm*. Vol. 4, researched by Aḥmad Qudṣī, Qum: Nashr Asrā', 2011/1389.

Javādī Āmūlī, 'Abd Allāh. *Tafsīr Tasnīm*. vol. 1, researched by 'Alī Islāmī, Qum: Nashr Asrā', 2010/1388.

Javādī Āmūlī, 'Abd Allāh. *Tahrīr Risālah*. Vol. 2, researched by 'Abbās Fathīyah, Qum: Nashr Asrā', 2015/1393.

Kuliynī, Muḥammad ibn Ya'qūb. *al-Kāfī*. researched by Muḥammad Ḥusayn al-Drāyatī, Qum: Dār al-Ḥadīth, 1967/1387.

Majlisī, Muḥammad Taqī, *Zād al-Ma'ād- Miftāḥ al-Janān*. Beirut: Mū'assisa al-A'lamī li-l-Maṭbū'āt. s.d.

Majlisī, Muḥammad Taqī. *Biḥār al-Anwār*. researched by al-Sayyid Ibrāhīm al-Mīyānjī va Muḥammad al-Bāqir al-Bihbūdī s.l.: Dār Iḥyā' al-Tūrāth, 1983/1403.

Mar'ashī, Qāzī Nūr Allāh. *Iḥqāq al-Ḥaqq wa Izhāq al-Bātil*. Qum: Maktaba Āyat Allāh Mar'ashī Najafī. 1989/1409.

Mirjalālī, Muḥammad. "Tahlilī bar Dīdgāh-i Tafsīrī Qurān bi Qurān 'Allāmah Ṭabāṭabāyī", *Majallih Kitāb Qayyim*, no. 7, 2012/1391, 53-82.

Muḥaddith Nūrī, Ḥusayn ibn Muḥammad Taqī. *Mustadrak al-Wasā'il*. Beirut: Mū'assisa Āl al-Bayt(AS). Dār Iḥyā' al-Tūrāth, 1988/1408.

Ṣadr al-Dīn Shīrāzī, Muḥammad ibn Ibrāhīm. *al-Ḥikma al-Muta'ālīya fi al-Asfār al-'Aqlīya al-Arba'a*. Beirut: Dār Iḥyā' al-Tūrāth al-'Arabī, 1981/1401.

Ṣafār Qimī, Muḥammad ibn Ḥasan. *Baṣā'ir al-Darajāt al-Kubrā fi Faḍā'il Al Muḥammad (pbuh)*. Ed. Ḥāj Mirzā Muḥsin Kūchih Bāghī, Tehran: Manshūrāt al-A'lamī, 1984/1404.

Sayyid Raḍī, Abū al-Ḥasan Muḥammad al-Raḍī ibn al-Ḥasan al-Mūsawī, *Nahj al-Balāghah*. researched by Duktūr Ṣubḥī Ṣāliḥ, Lubnān: Dār al-Kitāb al-Lubnānī, s.d.

Shaykh Mufīd, Muḥammad ibn Muḥammad ibn Nu'mān. *al-Jamal*. s.l. s.n. s.d.

Shaykh Mufīd, Muḥammad ibn Muḥammad ibn Nu'mān. *Taṣḥīḥ Itiqādāt al-Imāmiya*. researched by Ḥusayn Dargāhī, Qum: Kungirah-yi Shaykh Mufīd, 1994/1414.

Shaykh Ṣadūq: al-Qumī, Abī Ja'far Muḥammad ibn 'Alī ibn al-Ḥusayn ibn Bābawayh. *al-Tawḥīd*. researched by Sayyid Ḥāshim Ḥusaynī Tihirānī, s.l.: Jamā'a al-Mudarrisīn fi al-Ḥawzah al-'Ilmiyah, s.d.

Shaykh Ṣadūq: al-Qumī, Abī Ja'far Muḥammad ibn 'Alī ibn al-Ḥusayn ibn Bābawayh. *Ma'ānī al-Akḥbār*. Ed. 'Alī Akbar Ghafārī, Beirut: Dar al-Ma'rifa, s.d.

Shaykh Ṣadūq: al-Qumī, Abī Ja'far Muḥammad ibn 'Alī ibn al-Ḥusayn ibn Bābawayh. *al-Amālī*. Qum: Mū'assisa al-Ba'tha, 1996/1417.

Shaykh Ṣadūq: al-Qumī, Abī Ja'far Muḥammad ibn 'Alī ibn al-Ḥusayn ibn Bābawayh. *'Uyūn Akḥbār al-Riḍā(AS)*. Ed. Shaykh Ḥusayn A'lamī, Beirut: Mū'assisa al-A'lamī li-l-Maṭbū'āt. 1984/1404.

Ṭabarsī, Abū Manṣūr, Aḥmad ibn ‘Alī. *al-Iḥtijāj ‘alā Ahl al-Lajāj*. Ed. Muḥammad Bāqir Kharsān, Mashhad: Nashr Murtaḍā, 1983/1403.

Ṭabāṭabāyī, Sayyid Muḥammad Ḥusayn. *al-Mizān fī Tafsīr al-Qurān*. s.l.: Manshūrāt Ismā‘īliyyān, s.d.

Tamīmī Āmidī, ‘Abd al-Wāḥid ibn Muḥammad. *Ghurar al-Ḥikam va Durar al-Kalim*. researched by Sayyid Maḥdī Rajāʾī, Qum: Dār al-Kitāb al-Islāmī, 1990/1410.

Ṭūsī, Muḥammad ibn Ḥasan. *al-Amāli*. Ed. Mū’assisa al-Ba‘tha, Qum: Dār al-Thaqāfa. 1994/1414.